

الإسلام والسياسة والحكم اسلام، سياست و حكومت

يحاول الطواغيت الذين يحكمون البلاد الإسلامية اليوم أن ينشروا فكرة بين عامة المسلمين مفادها فصل الدين عن السياسة، ويرفعوا لها شعاراً (الدين للدين والسياسة للسياسة)، وهؤلاء الجهلة لم يبتدعوا هذه الفكرة، بل جاءوا بها من الغرب المادي، وما كانت هذه الفكرة المادية لتشيح في الغرب بين المسيح واليهود لولا أن الإنجيل والتوراة محرّفين، ولولا تكالب الرهبان والقساوسة في حينها على الدنيا والمناصب.

حكام طاغوت كشورهای اسلامی سعی می‌کنند تا در میان عامه مسلمانان اندیشه جدایی دین از سیاست را گسترش دهند و همواره شعار جدایی دین از سیاست را سر می‌دهند. این اندیشه، حاصل فکر این افراد نادان نیست، بلکه آن را از غرب مادی‌گرا وام گرفته‌اند. اگر تحریف تورات و انجیل و نزاع راهبان و قسسّسان بر سر مسندهای دنیوی نبود، این فکر هرگز در غرب و در میان مسیحیان و یهودیان گسترش پیدا نمی‌کرد.

وهي مغالطة لا تنطلي على أي مسلم مطّلع على الدين الإسلامي ولو إجمالاً، فالدين الإسلامي تعرّض لكل صغيرة وكبيرة في حياة الناس، كما تعرّض للعبادات تماماً فلا توجد معاملة اقتصادية واجتماعية إلا وتعرّض لها الفقه الإسلامي، كما تعرّض للأمور العسكرية وقضايا الجهاد والتعامل مع غير المسلمين والعهود والعقود والصلح، وما هي السياسة إلا هذه الأمور مجتمعة. ولكن الطواغيت لا يرضون بهذا؛ فالسياسة عندهم الحيل والخداع التي يمارسونها ليتسلّطوا على الشعوب الإسلامية سياستهم ضد الشعوب، والسياسة التي يريد الله لمصلحة الشعوب، ومن يريد أن يخرج عن السياسة التي يحددها الله في الإسلام فإنه يخرج إلى ظلمات الجاهلية:

این کج فکری، هرگز دامن‌گیر مسلمان آگاه به دین اسلام نمی‌شود، حتی اگر این آگاهی جزئی باشد؛ چراکه اسلام برای تمام مسائل کوچک و بزرگ زندگی، راحل ارائه نموده است، همان‌طور که برای کلیه عبادت‌ها، جزئیات را بیان نموده است. هیچ تعامل اقتصادی و اجتماعی وجود ندارد، مگر این‌که فقه اسلامی، روشی برای آن بیان نموده باشد. همچنین در امور نظامی و مسائل مربوط به جهاد و تعامل با غیرمسلمانان و تنظیم قراردادها و پیمان‌ها و صلح‌نامه‌ها، شرایط به همین‌گونه است و این سیاست‌ها قطعاً برای اداره جوامع تبیین شده است؛ اما این احکام باب میل طاغوتیان نیست. سیاست برای آن‌ها، تنها ابزاری برای فریب و حيله‌گری است

تا بتوانند بر ملت‌های مسلمان مسلط شوند. سیاست آن‌ها علیه ملت‌هاست؛ اما سیاستی که موردپسند خداوند است در جهت منافع ملت‌هاست. هرکس سعی بر خروج از سیاستی که خداوند مشخص نموده است بنماید، در واقع قدم در ظلمت‌های جاهلیت گذاشته است.

قال تعالی: (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) [38].

خداوند می‌فرماید: (آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند، چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟)؛ (1).

وقال تعالی: (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) [39].

(و هر که طبق آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند، کافر است)؛ (2).

وقال تعالی: (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) [40].

(و هر که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند، از ستمکاران است)؛ (3).

وقال تعالی: (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) [41].

(هرکس به آنچه خدا نازل کرده است دوری نکند، از نافرمانان است)؛ (4).

إنّ السياسة مرتبطة ارتباطاً وثيقاً بالحكم والحاكم، فسياسة الطاغية هي الحيل والخداع وإيذاء الشعب، ومحاصرتهم ثقافياً وفكرياً واقتصادياً، ونشر الفساد والظلم بين العباد.

سیاست، ارتباط تنگاتنگی با حکومت و حاکم دارد. اساس سیاست طاغوت، مکر، حيله، فریب و آزار ملت و ایجاد حصار فکری و اقتصادی و همچنین گسترش فساد و ظلم میان بندگان خداست؛

أما سياسة النبي أو المعصوم أو من ينوب عنهم؛ فهي نشر الرحمة بين الناس وعبادة الله ودفع الناس نحو التعقل والتفكر ونشر العدل والإنصاف في المجتمع، وتوفير قوت الناس وترفيهم اقتصادياً.

اما شالوده سياست پیامبر (ص) یا معصوم یا هرکسی که از طرف آن‌ها نیابت داشته باشد، گسترش رحمت و دوستی میان مردم و بندگان خدا، هدایت مردم به سوی تعقل و تفکر، انتشار عدل و انصاف در جامعه و فراهم کردن مایحتاج مردم و ایجاد رفاه اقتصادی است.

إنّ هدف الطاغية نفسه وبقاؤه في السلطة، وهدف النبي الناس وإخراجهم من الظلمات إلى النور ونشر العدل فيما بينهم.

طاغوت، تنها به خود و بقای سلطنتش می‌اندیشد؛ اما هدف پیامبر (ص)، مردم و بیرون آوردن آن‌ها از تاریکی به نور و گسترش عدل و داد میان آن‌هاست.

وإذا كان الأمر كذلك فهل يعقل إنّ الله سبحانه وتعالى يترك المسلمين بعد رسول الله دون أن يعين لهم قادة معصومين يحافظون على الدين وينشرون العدل بين الناس؟!

در این صورت، آیا معقول است که خداوند، مسلمانان را پس از رحلت پیامبر (ص) به حال خود واگذارد، بدون آنکه امام معصومی برایشان تعیین کند تا حافظ دین باشد و میان مردم عدل و داد را گسترش دهد؟

كيف؟ وهو الحكيم الخبير الذي لم يترك الأسرة الصغيرة دون قائد ونص بالقرآن على أنّ الرجال قوامون على النساء!!

چطور چنین چیزی می‌تواند صحیح باشد؟ درحالی‌که او، حکیم خبیری است که با توجه به آیه (مردان، سرپرست و نگهبان زنان هستند)؛ (۴۲)، کوچک‌ترین عضو اجتماع یعنی خانواده را بدون سرپرست رها نکرده است!

هل يعقل أنّ الله سبحانه وتعالى ترك الأمة الإسلامية دون قائد معين ليؤول الأمر إلى أعداء الله، أمثال يزيد بن معاوية ليقتل الحسين (ع)، ويستبيح المدينة المنورة ويضرب بيت الله بالمنجنيق!!

حال، آیا عاقلانه است بگوییم که خداوند، امت اسلام را بدون تعیین امام و جانشین رها کرده است تا سرانجام، زمام امور مسلمین به دست دشمنان خدا چون یزیدبن معاویه بیفتد و امام حسین (ع) را به شهادت برساند، در مدینه کشتار راه بیندازد و خانه خدا را با منجنیق مورد تجاوز قرار دهد؟!

ثم إنَّ أي إنسان يمتلك سفينة صغيرة عليها مجموعة من العمال هل يتركهم دون أن يعين قائد للسفينة؟ ثم إذا تركهم دون قائد وغرقت السفينة ألا نصف هذا الإنسان بأنه جاهل وغير حكيم؟ فكيف نقبل أن الله سبحانه وتعالى ترك سفينته - وهي مليئة بعبده - تجوب الفضاء دون قائد؟!

اگر کشتی کوچکی را در نظر بگیریم که در آن تعدادی ملوان و خدمه مشغول به کار باشند، آیا صاحبش آن را بدون ناخدا رها می‌کند؟! اگر صاحبش چنین کند و کشتی غرق شود، آیا منصفانه نیست بگوییم که صاحب آن، نادان و جاهل بوده است؟ حال، چگونه قبول کنیم که خدای سبحان و متعال کشتی را درحالی‌که پر از بندگانش می‌باشد، در این فضای متلاطم، بدون رهبر رها کرده باشد؟

إنَّ حرباً نووية بين هؤلاء العبيد اليوم كفيلاً بإغراق هذه السفينة وتحويلها إلى أشلاء تتناثر في الفضاء، فهل من الحكمة ترك أهل هذه السفينة دون شرع وقانون إلهي، ودون قائد عادل معصوم ينفذ هذا الشرع؟ حاشا الله سبحانه وتعالى الحكيم العدل الملك القدوس.

تهاجمات سهمگینی که امروزه بین این بندگان وجود دارد، برای غرق کردن کشتی و پراکندن اجزای آن در فضا کافی است؛ آیا عاقلانه است که سرنشینان این کشتی بدون شرع و قانون الهی و بدون رهبری عادل و معصوم که این شریعت و قانون را پیاده کند، رها شوند؟! خداوند سبحان و متعال حکیم عادل ملک قدوس از این نسبت‌ها مبراست!

ونحن كمسلمين متفقون أنَّ الشرع والقانون في هذا الزمان هو الدين الإسلامي خاتم الأديان، وقد عيّن الله سبحانه وتعالى قادة عدولاً أطهاراً معصومين يقومون بأمر الدنيا والدين بالقسط والعدل، ولكن الطواغيت اغتصبوا حقهم واستولوا على دقة القيادة بالقوة الغاشمة، والناس خذلوا القادة الأطهار ولم ينصروهم فحظهم ضيعوا وربهم أغضبوا.

ما به عنوان مسلمان، بر این عقیده اتفاق نظر داریم که شرع و قانون در این زمان، همان دین اسلام، دین پایان‌دهنده ادیان است و خداوند سبحان و متعال، امامان عادل، پاک و معصوم را تعیین فرمود تا با قسط و عدالت، به امور دین و دنیا بپردازند؛ اما طاغوتیان، حق آن‌ها را غصب کردند و با ظلم و زور بر سکان رهبری آن‌ها چنگ انداختند و مردم نیز آن رهبران پاک را تنها گذاشتند و یاری نمودند، بهره خود را از دست دادند و مورد غضب پروردگارشان قرار گرفتند.

وقد اتفق المسلمون على أنّ عددهم اثنا عشر، كما جاء في الحديث النبوي الصحيح المتواتر [43]، ونقول: إنّ أولهم علي (ع) وخاتمهم المهدي (ع) ولا يتحقق حديث الخلفاء ومن بعدي اثنا عشر إلا بهم، وادعى كل منهم الإمامة وقيادة الأمة الدينية والدنيوية، ونص على الذي بعده كما نص عليهم النبي بالأسماء.

تمام مسلمانان بر این که تعداد آن‌ها (امامان) دوازده تن است اتفاق نظر دارند، همان‌گونه که در حدیث نبوی صحیح و متواتر آمده است؛ (1) و ما می‌گوییم که اولین آن‌ها حضرت علی (ع) و آخرینشان مهدی (ع) است. حدیث خلفا که پس از من دوازده نفر هستند، محقق نمی‌شود مگر با آن‌ها؛ تکتک آن‌ها ادعای امامت و رهبری دین و دنیای امت را کردند و به نفر بعد از خود به صراحت اقرار نمودند، همان‌طور که پیامبر (ص) با ذکر نام، به همه آن‌ها اقرار نموده بود.

واتفق أهل كل زمان أنهم أكمل وأعلم أهل زمانهم، ولم ينقل عن أحدهم طلب العلم على أحد من الناس، بل إنّ علمهم لدني بالهام من الله، وهم ذرية محمد، ومن ذرية إبراهيم الذي نص القرآن على إمامتهم وتوعد من كفر بها بجهنم، قال تعالى:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٤٤﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا) [44].

همه مردمان در هر زمان اتفاق نظر دارند که آن‌ها کامل‌ترین و داناترین افراد زمان خود بودند و هیچ کجا نقل نشده است که احدی از آن‌ها علم را از کس دیگری فرا گرفته باشد، بلکه دانش آن‌ها به صورت لدنی با الهام از جانب خداوند است. آن‌ها از نسل حضرت محمد (ص) و ابراهیم (ع) هستند و قرآن بر امامتشان گواهی داده و وعده نموده که هر کس به آن کفر بورزد از جهنمین است. خداوند می‌فرماید:

یا اینکه نسبت به مردم [= پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها قرار دادیم؛ ولی جمعی از آن‌ها به آن ایمان آوردند؛ و جمعی راه بر آن بستند. و شعله فروزان آتش دوزخ، برای آن‌ها کافی است؛ (1).

وقد اتفق المسلمون على إمامة خاتمهم؛ وهو المهدي (ع)، وإن الكافر به كالكافر برسول الله، والأحاديث التي وردت فيه تُعدّ بالمئات. ومع الأسف إن الكثير ممن يتسمون بالإسلام سيكفرون به عند ظهوره المبارك وسيقفون مع السفیانی قائد الضلال الذي يدعي الإسلام والدفاع عن المسلمين، قال تعالى:

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) [45].

تمام مسلمانان بر امامت آخرین آن‌ها متفق‌اند؛ آخرین آن‌ها همان مهدی (ع) است و منکر به آن، همانند منکر به رسول خدا (ص) می‌باشد و احادیثی که در این زمینه نقل شده است به صدها مورد می‌رسد. متأسفانه بسیاری از کسانی که نام مسلمان بر خود نهاده‌اند هنگام ظهور مبارکش او را انکار خواهند کرد و به سفیانی، فرمانده ضلالت و تاریکی که دم از دفاع از اسلام و مسلمین می‌زند، خواهند پیوست. خداوند می‌فرماید:

(آیا دیدی کسی که هوای نفس خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را با آگاهی [بر اینکه شایسته هدایت نیست] گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟ با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟)؛ (1).

هذا وهم سيعرفونه بالآيات والمعجزات، ولكنهم سيؤولونها، فالخسف بجيش السفیانی سيجعلونه حادثاً طبيعياً كما جعل من سبقهم موت جيش أبرهة الحبشي بسبب وباء لا عذاب إلهي.

ایشان را از نشانه‌ها و معجزاتش خواهند شناخت ولی آن‌ها را تأویل خواهند نمود و از بین رفتن لشکر سفیانی را یک حادثه طبیعی قلمداد خواهند کرد، همان‌گونه که علت از بین رفتن لشکر ابرهه را (وبا) معرفی کردند، نه عذاب الهی!

والدلالات على إمامة أول الأئمة وهو علي (ع) أكثر من أن تحصى؛ ومنها قول النبي فيه: (أقضاكم علي (ع) [46])، و(سلموا عليه بإمرة المؤمنين) [47])، و(أنت الخليفة من بعدي) [48])، و(أنت ولي كل مؤمن ومؤمنة بعدي) [49])،

و(أنت مني بمنزلة هارون من موسى) [50]، وهارون كان خليفة موسى في حياته.

اسناد و مدارک دال بر امامت اولین امام، علی (ع) بسیار زیاد و غیر قابل شمارش است؛ از جمله سخنان پیامبر (ص) که: (حاکمترین شما علی است)، (2)؛ (با لفظ امیر المؤمنین بر او سلام کنید)، (3)؛ (پس از من، تو خلیفه و جانشین هستی)، (4)؛ (پس از من، تو ولی هر زن و مرد مؤمنی هستی)، (1)؛ (منزلت تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است)، (2)؛ و هارون، خلیفه و جانشین موسی (ع) در زمان حیاتش بود.

ونفسه کنفس النبي في القرآن في آية المباهلة، قال تعالى:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) [51].

همان‌طور که در آیه مباحله آمده است، نفس او همانند نفس پیامبر (ص) می‌باشد:

(پس بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیاوید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم»؛ (3).

وأجمع المفسرون أنّ النبي أخرج علياً وفاطمة والحسنين. وفاطمة هي النساء؛ لأنها سيدة نساء الأولين والآخرين، قال تعالى في إبراهيم إنه أمة مع أنه شخص واحد [52]. والحسنان هم الأبناء، وهذا لا اختلاف فيه. وعلي هو نفس النبي [53].

تمام مفسران اتفاق نظر دارند که پیامبر (ص) علی، فاطمه و حسنین (ع) را برای مباحله برد؛ و از زنان، حضرت فاطمه ^h، زیرا او سرور زنان عالم از ازل تا به قیامت است؛ خداوند متعال در مورد حضرت ابراهیم (ع) فرمود که او امت است در حالی که او یک نفر بود؛ (1) از میان فرزندان، حسنین (علیهما السلام) (امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) بودند که در این بین هیچ اختلافی وجود ندارد، و نفس پیامبر (ص) همان حضرت علی (ع) می‌باشد. (2)

أَمَّا الادعاء بأنَّ النفس في الآية قصد بها نفس النبي فهذا إتباع هوى وجعل كلام الله سبحانه لغواً حاشا لله سبحانه وتعالى علواً كبيراً عن اللغو؛ إذ لا معنى لأن يدعو الإنسان نفسه وهي حاضرة عنده.

اما گروهی ادعا می‌کنند که در این آیه منظور از نفس پیامبر (ص) خود پیامبر (ص) است؛ این ادعای کسانی است که از هوای نفس خود پیروی می‌کنند و کلام خداوند سبحان را بازیچه قرار می‌دهند؛ هرگز چنین نیست و خداوند سبحان و متعال بسیار برتر از لغو و بیهوده‌گویی است! آیا معنی دارد که انسان نفس خود را که حاضر است، به کاری دعوت کند؟!

وقال تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) [54].

خداوند متعال می‌فرماید: (سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند)؛ (1).

وأجمع أكثر المفسرين على نزولها في علي (ع) عندما تصدق بخاتمه وهو راع [55]. والجمع لإدخال ولده الأحد عشر من بعده فأصبح (ع) وولده الأحد عشر - وهم ولد النبي من فاطمة - من بعده أولى بالتصرف بالمؤمنين بعد رسول الله؛ حيث ولايتهم مشتقة من ولاية رسول الله، وولايته مشتقة من الولاية الإلهية.

اکثر قریب به اتفاق مفسران بر نزول این آیه در شأن امیر مؤمنان علی (ع) اتفاق نظر دارند؛ زمانی که در حال رکوع، انگشتر خود را به فرد نیازمند به‌عنوان صدقه در راه خدا بخشید. (2) در این آیه، فعل جمع دلالت بر همه یازده فرزند پس از حضرتش می‌نماید که به‌این ترتیب او (ع) و همه یازده فرزندش که از طریق فاطمه h فرزند پیامبر (ص) نیز می‌باشند، پس از پیامبر (ص) شایسته‌ترین افراد برای اداره امور مسلمین هستند، چراکه ولایت آن‌ها برگرفته از ولایت رسول خدا (ص) است و ولایت رسول خدا (ص) برگرفته از ولایت الهی.

ولما قرنت في هذه الآية بولاية الله فلا معنى لصرافها لغير ولاية الملك والتصرف وتدبير الأمور الدينية والدنيوية، وقال تعالى:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [56].

از آنجاکه در این آیه ولایت ایشان با ولایت الهی قرین شده است، پس هیچ معنایی بر تصرف حکومت و تدبیر امور دینی و دنیوی مسلمین توسط غیر آن‌ها وجود ندارد. خداوند می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمر خویش فرمان برید؛(1).

وأولي الأمر هنا هم الأئمة المعصومون الاثنا عشر بعد النبي ، ولو كان غيرهم لكان الأمر بالطاعة لمن يعصي أو من يخطئ طاعة مطلقة؛ لأنها قرنت بطاعة الله سبحانه، وهذا غير صحيح؛ لأن معناه إن الله يأمرنا بإطاعة أعدائه، وعلى أقل تقدير فإن معناه الأمر بمعصية الله والعياذ بالله.

در اینجا منظور از اولوالأمر، ائمه دوازده‌گانه معصوم (ع)، پس از پیامبر (ص) می‌باشد؛ اگر منظور غیر از آن‌ها باشد، فرمان به اطاعت مطلق از فردی می‌دهد که گناه می‌کند یا خطایی از او سر می‌زند؛ زیرا اطاعت از او با اطاعت از خداوند قرین شده است که این نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا در این صورت به این معناست که خداوند ما را به اطاعت از دشمنانش و یا دست‌کم به معصیت خودش (پناه بر خدا) فرمان داده است!

فتبين أن المأمور بإطاعته بعد النبي هم علي وولده المعصومون . وعصمتهم من الذنوب قد نص عليها القرآن، قال تعالى:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [57].

روشن شد، کسی که بعد از پیامبر (ص) به اطاعت از آن‌ها امر شده است، علی و فرزندان معصومش (ع) هستند و عصمت آن‌ها از گناه، در قرآن به‌صراحت ذکر شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

(خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل‌بیت دور کند و شما را چنان‌که باید، پاک سازد)؛(1).

ونص النبي على إتهم علي وفاطمة والحسنان ، كما ورد في تفسير كثير من المفسرين [58].

همان‌گونه که بسیاری از مفسرین توضیح داده‌اند پیامبر (ص) به‌صراحت اعلام فرموده است که منظور از اهل‌بیت، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) می‌باشد.(2)

وقال النبي في حجة الوداع في غدیر خم وقت الظهر: (أيها الناس أستم أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من أخذله وأدر الحق معه حيثما دار) [59].

پیامبر (ص) در حجة الوداع در محلی بنام غدیر خم هنگام ظهر فرمود: (ای مردم آیا من از شما بر خودتان اولی‌تر نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: پس هرکس من مولای او هستم، علی مولای اوست؛ خدایا، برای کسانی که یاری‌اش کنند، یار باش و با دشمنانش، دشمن؛ آنان که او را پیروز گردانند، پیروز گردان و کسانی که او را رهاش کنند، رها بفرما؛ و به هر سمت که رو کند، حق را به همان سمت بگردان)؛ (1).

وفي هذا الحديث أثبت النبي ولايته لعلي ابن أبي طالب (ع)، والنبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، وهذا الحديث متواتر عن النبي ومصادره بالعشرات من كتب المسلمين أوردوا أن الرسول طلب من المسلمين مبايعة علي بن أبي طالب (ع) بعد خطبته في حجة الوداع في غدیر خم، وقد بايعه أبو بكر وعمر وسلمة عليه بامرة المؤمنين [60]، وسنسال ويسألون يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم.

در این حدیث، پیامبر (ص) ولایت حضرت علی (ع) بعد از خودش را ثابت می‌کند. پیامبر (ص) بر مؤمنین از خودشان سزاوارتر است و این حدیث از پیامبر (ص) متواتر و منبع آن در ده‌ها کتاب از کتاب‌های مسلمانان آمده است؛ آورده شده است که پیامبر (ص) پس از خطبه‌اش در حجة الوداع در محلی بنام غدیر خم از مسلمانان خواست تا با حضرت علی (ع) بیعت کنند و در آن هنگام ابوبکر و عمر با ایشان بیعت نمودند و با [لقب] امیرالمؤمنین، به او سلام دادند. (2). از ما و همچنین از آن‌ها خواهند پرسید؛ روزی که نه مال و نه فرزندان هیچ نفعی ندارند، مگر آنان که با قلبی سلیم به پیشگاه خداوند حاضر شوند.

أما الأئمة من ولد علي فقد نص عليهم النبي كما روي عن جابر بن عبد الله الأنصاري (رض)، قال لما قال الله تعالى:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) [61].

اما در مورد امامان از نسل حضرت علی (ع)، پیامبر (ع) [در حدیثی] به نقل از جابر بن عبدالله انصاری (رض) تکتک آن‌ها را ذکر فرمود. گفت هنگامی که خداوند فرمود:

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمر خویش فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید که خیر شما در این است و سرانجامی بهتر دارد)؛ (1) ،

قلت: يا رسول الله عرفنا الله فاطعناه و عرفناك فأطعناك فمن أولي الأمر الذين أمرنا الله بطاعتهم ... قال: (هم خلفائي يا جابر وأولياء الأمر بعدي أولهم آخي علي (ع) ثم من بعده الحسن (ع) ولده ثم الحسين (ع) ثم علي بن الحسين عليهما السلام ثم محمد بن علي عليهما السلام وستدرکه يا جابر فإذا أدركته فأقرئه مني السلام ثم جعفر بن محمد عليهما السلام ثم موسى بن جعفر عليهما السلام ثم علي بن موسى الرضا عليهما السلام ثم محمد ابن علي عليهما السلام ثم علي بن محمد عليهما السلام ثم الحسن بن علي عليهما السلام ثم الحسن بن علي عليهما السلام ثم محمد بن الحسن عليهما السلام يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً) [62].

به محضر پیامبر (ص) عرض کردم: ای رسول‌الله، خدا را شناختیم و اطاعتش کردیم و شما را شناختیم و اطاعتتان کردیم، اما اولوالأمر که خداوند ما را به اطاعتشان دعوت می‌کند چه کسانی هستند... فرمود: (ای جابر، آن‌ها جانشین و اولیای امر پس از من هستند؛ اولین آن‌ها برادرم علی (ع) سپس فرزندان حسن و حسین (علیهما السلام)؛ پس از آن‌ها علی بن حسین (ع)، محمد بن علی (ع) و عمر تو تا زمان او کفاف خواهد داد، چون او را دیدی، سلام مرا به او برسان؛ پس از او جعفر بن محمد (ع)، موسی بن جعفر (ع)، علی بن موسی الرضا (ع)، محمد بن علی (ع)، علی بن محمد (ع)، حسن بن علی (ع) و محمد بن الحسن (ع) که با آمدنش دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور گشته است)؛ (2).

كما قال للحسين (ع): (هذا ولدي الحسين إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة تاسعهم قائمهم أفضلهم) [63].

همان‌طور که پیامبر (ص) در مورد حسین (ع) فرموده است: (این فرزندم حسین، امام، پسر امام و برادر امام است و پدر نه امام می‌باشد که نهمین آن‌ها قائم آن‌ها و برترینشان است). (1)

وسورة القدر دالة على إمامتهم ونزول الأمر مع الملائكة والروح عليهم في ليلة القدر بعد مضي رسول الله ، وإلا لقليل بمضيها معه، وهو باطل لورود النقل ببقائها بعده ، وإنما في العشر الأواخر من رمضان [64].

سوره قدر نیز گواهی بر امامت آن هاست و فرود آمدن امر همراه با ملائکه و روح بر آن ها در شب قدر، پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) گواه بر آن می باشد؛ وگرنه پس از رحلت پیامبر (ص)، تمام می شد که این باطل است. پس از پیامبر (ص) شب قدر همچنان باقی است و در ده شب آخر ماه رمضان قرار دارد. (2)

هذا والدلائل على إمامة علي وولده الاثني عشر المعصومين بعد النبي كثيرة، وما ذكرته اليسير وأعتذر إلى الله ورسوله والأئمة والمؤمنين من التقصير. فلم يبق عذر لمن انحرف عنهم واتبع من اغتصب حقهم وهو يعلم أنّ الأمر لهم وليس له من الأمر شيء، قال أمير المؤمنين (ع): (أما والله لقد تقمصها فلان (يعني أبا بكر) وإنه ليعلم أنّ محلي منها محل القطب من الرحي ينحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير، فسدت دونها ثوباً وطويت عنها كشحاً، وطفقت أرتني بين أن أصول بيد جدّاء أو أصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير ويشيب فيها الصغير ويكدح فيها المؤمن حتى يلقي ربه، فرأيت أنّ الصبر على هاتا أحجى فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجى أرى تراثي نهبا، حتى مضى الأول لسبيله فأدلى بها إلى فلان (يعني عمر بن الخطاب) بعده ثم تمثل قول الأعشى:

شتان ما يومي على كورها ... ويوم حيان أخي جابر

دلایل امامت حضرت علی و فرزندانش (ع) که معصوم هستند، بعد از پیامبر (ص) بسیار است. آنچه ذکر کردم طرفه ای بیش نیست و از این بابت از خداوند و رسولش و ائمه اطهار (ع) و مؤمنان پوزش می طلبم؛ بنابراین هیچ عذر و بهانه ای برای کسی که از راه آن ها منحرف می شود و راه غاصبین حقشان را در پیش می گیرد، باقی نمی ماند؛ در حالی که او می داند امامت مخصوص آن هاست و نه برای او و او هیچ حقی در این زمینه نداشته است. امیر مؤمنان (ع) می فرماید: (آگاه باشید، به خدا سوگند که فلانی [منظور ابوبکر] خلافت را چون جامه ای بر تن کرد، در حالی که نیک می دانست که جایگاه من نسبت به آن، چونان محور است به آسیاب؛ سیل ها از من فرو می ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله رفیع من نیست؛ پس میان خود و خلافت پرده ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتم. در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمانی شکیبایی ورزم؛ فضایی که بزرگسالان در آن سال خورده شوند و خردسالان به پیری رسند و مؤمن، همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نائل آید. دیدم شکیبایی در آن حالت خردمندانه تر است و من طریق شکیبایی گزیدم، در حالی که همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلوش مانده باشد. می دیدم که میراث من به غارت می رود؛ تا آن نخستین، به سرای دیگر شتافت و مسند خلافت را به دیگری وا گذاشت [منظور عمر بن خطاب]، بعد از او تمثیلی از این سخن شاعر نابینا بود:

چه فرق بزرگی است میان زندگی من بر پشت این شتر / و زندگی حیان، برادر جابر

فيا عجباً بينا هو يستقبلها في حياته (حيث إنّ أبا بكر قال على المنبر أقيلوني فلست خيركم وعلي فيكم) إذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعيها فصيرها في حوزة خُشناء يغلظ كلامها ويخشن مسها ويكثر العثار فيها والاعتذار منها، فصاحبها كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم وإن أسلس لها تقحم فمني الناس لعمر الله بخبط وشماس (أي خروج عن صراط الله المستقيم؛ لأنّ عمر أخذ يحلل ويحرّم على هواه فحرم متعتي النساء والحج، ورفع حي على خير العمل من الآذان وتخبط في الموارد تخبط العشواء)، وتلون واعتراض، فصبرت على طول المدة وشدة المحنة، حتى إذا مضى لسبيله جعلها في جماعه زعم أي أحدهم فيا لله وللشورى، متى اعترض الريب فيّ مع الأول منهم (يعني أبا بكر) حتى صرت أقرن إلى هذه النظائر (تحقيراً لشأنهم)، لكني أسففت إذ أسفوا وطرت إذ طاروا فصغى رجل منهم لضغنه (سعد بن أبي وقاص)، ومال آخر لصهره (أي عبد الرحمن بن عوف) مع هن وهن (يشير إلى وضاعة القوم) إلى أن قام ثالث القوم نافجاً حُضنيه بين نثيله ومعتلفه (يشير إلى عثمان ويمثله بالدابة التي ليس لها هم إلا العلف والروث) وقام معه بنو أبيه (أي بنو أمية لعنهم الله وهم الشجرة الملعونة في القرآن) يخضمون مال الله خضمة الإبل نبتة الربيع، إلى أن انتكث قتله وأجهز عليه عمله وكبت به بطنته (أي قتلت بطنه المليئة بمال الله المغصوب)، فما راعني إلا والناس كعرف الضبع إليّ ينتالون عليّ من كل جانب حتى لقد وطئ الحسنان وشق عطفائي، مجتمعين حولي كربيضة الغنم، فلما نهضت بالأمر نكث طائفة ومرقت أخرى وقسط آخرون كأنهم لم يسمعوا كلام الله حيث يقول:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) [65].

ای شگفتا، در آن روزها که زمام کار را به دست گرفته بود، همواره می خواست که مردم معافش دارند [در آن زمان ابوبکر بالای منبر می گفت تا زمانی که علی میان شماست من شایسته شما نیستم]؛ ولی در سرایش عُمَر، عقد آن عروس را بعد از خود به دیگری بست. بنگرید که چگونه دو پستانش را، آن دو، میان خود تقسیم کردند و شیرش را دوشیدند؛ پس خلافت را به عرصه‌ای خشن و ناهموار افکند؛ عرصه‌ای که درشتی‌اش پای را مجروح می‌کرد و ناهمواری‌اش، رونده را به رنج می‌افکند. لغزیدن و به سر درآمدن و پوزش خواستن فراوان شد. صاحب آن مقام، چونان مردی بود سوار بر اشتهری سرکش که هرگاه مهارش را می‌کشید، بینی‌اش مجروح می‌شد و اگر مهارش را سست می‌کرد، سوار خود را هلاک می‌ساخت [منظور، خروجشان از صراط مستقیم خداوند است؛ چراکه عمر به سلیقه خود، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کرد؛ که نتیجه آن تحریم ازدواج موقت و حج و حذف عبارت «حیّ علی

خیر العمل» از اذان بود]. به خدا سوگند که در آن روزها مردم، هم گرفتار خطا بودند و هم سرکشی، هم دست‌خوش بی‌ثباتی بودند و هم اعراض از حق؛ و من بر این زمان دراز درگرداب محنت، شکیبایی می‌ورزیدم تا او نیز به جهان دیگر شتافت و امر خلافت را در میان جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آن قبیل می‌پنداشت؛ و پناه بر خدا از این شورا! که چگونه در منزلت و مرتبت من نسبت به خلیفه نخستین [منظور ابابکر] تردید روا داشتند که اینک با چنین مردمی هم‌سنگ و هم‌ترازم شمارند [تحقیر جایگاه آن‌ها]. هرگاه چون پرندگان، رو به زمین شیرجه می‌زدند یا بال زده و پرواز می‌کردند، من راه مخالفت نمی‌پیمودم و با آنان همراهی می‌نمودم. یکی از ایشان کینه دیرینه‌ای را که با من داشت [منظور سعد بن ابی وقاص] یاد آورد و آن دیگر [منظور عبد الرحمن بن عوف] نیز از من روی بتافت و به داماد خود گرایش یافت و کارهای دیگر کردند که من از گفتنشان کراهت دارم [اشاره به فرومایگی قوم]. آنگاه سوّمی برخاست، در حالی که از پرخوارگی، باد به پهلوها افکنده بود و چونان چهارپایی که همّی جز خوردن در اصطبل نداشت [اشاره به عثمان و او را به چهارپایی تشبیه می‌فرماید که فکری جز خوردن و چریدن ندارد]. خویشاوندان پدری‌اش با او هم‌دست شدند [منظور بنی امیه لعنت خدا بر آن‌ها باد یا همان شجره خبیثه‌ای که در قرآن آمده است] و مال خدا را چنان با شوق و میل فراوان خوردند که اشتران، گیاه بهاری را؛ تا سرانجام، آنچه را تابیده بود، باز شد و کردارش، قتلش را در پی داشت و شکم‌بارگی‌اش به سر درآوردش [منظور، شکمش که پر از مال غصبی خداوند بود او را به هلاکت رساند]. به ناگاه، دیدم که انبوه مردم روی به من نهاده‌اند، انبوه چون یال‌های کفتاران، گرد مرا از هر طرف گرفتند، چنان که نزدیک بود استخوان‌های بازو و پهلویم را زیر پای فروکوبند و ردای من از دو سو بدرید. چون رمه گوسفندان مرا دربرگرفتند؛ اما هنگامی که زمام کار را به دست گرفتم جماعتی از ایشان عهد خود را شکستند و گروهی از دین بیرون شدند و قومی هم‌دست ستمکاران گردیدند. گویی، سخن خدای سبحان را نشنیده بودند که می‌فرماید:

(سرای آخرت از آن کسانی است که در زمین، نه برتری می‌جویند و نه فساد می‌کنند و سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است).

بلی، والله لقد سمعوها ووعوها، ولكنهم حليت الدنيا في أعينهم وراقهم زبرجها.

آری، به خدا سوگند که شنیده بودند و به خاطر سپرده بودند، ولی دنیا در نظرشان آراسته جلوه کرده و زر و زیورهای آن فریبشان داده‌بود.

أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كضة ظالم ولا سغب مظلوم لألقيت حبلها على غاربها، ولسقيت آخرها بكاس أولها ولألقيتم دنياكم هذه أزهدي عندي من عفة عنز) [66].

بدانید، سوگند به کسی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، اگر انبوه آن جماعت نمی‌بود و با وجود ناصر، حجت تمام نمی‌شد و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمکاران و گرسنگی ستمکشان خاموشی نگزینند، افسارش را بر گردنش می‌افکنم و رهایش می‌کردم و در پایان با آن، همان می‌کردم که در آغاز کرده بودم و می‌دیدید که دنیای شما نزد من، از عطسهٔ ماده‌بزی هم کم‌ارج‌تر است).

وقال(ع): (يا أيها الناس اسمعوا قولي واعقلوه عني فإنّ الفراق قريب أنا إمام البرية، ووصي خير الخليقة، وزوج سيدة نساء الأمة، وأبو العترة الطاهرة، والأئمة الهادية، أنا أخو رسول الله ووصيه ووليه ووزيره وصاحبه وصفيه وحببيه وخليئه، أنا أمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين وسيد الوصيين، حربي حرب الله، وسلمي سلم الله وطاعتي طاعة الله وولايتي ولاية الله، وشيعتي أولياء الله، وأنصاري أنصار الله، والله الذي خلقتني ولم أك شيئاً لقد علم المستحفظون من أصحاب محمد أنّ الناكثين والقاسطين والمارقين ملعونين على لسان النبي الأمي، وقد خاب من افتري) [67].

امام علی (ع) همچنین فرمود: (ای مردم، سخن مرا بشنوید و در آن تعقل کنید که زمان جدایی نزدیک است. من امام مردم و وصی بهترین خلیفه و همسر برترین زنان امت و پدر عترت طاهره و ائمهٔ هدایتگر می‌باشم. من برادر رسول خدا (ص) و وصی او و ولی او و وزیر او و انتخاب‌شدهٔ او و حبیب او و دوست او هستم. من امیرالمؤمنین، پیشوای پیشانی سفیدان و آقای اوصیا هستم. جنگ من، جنگ خدا و صلح من، صلح خدا و اطاعت از من، اطاعت از خدا و ولایت من، ولایت خداست. شیعیان من، اولیای خدا و انصار من، انصار خدا هستند. قسم به خداوندی که مرا آفرید درحالی‌که چیزی نبودم، حافظان اصحاب رسول خدا (ص) می‌دانند که ناکثین و قاسطین و مارقین بر زبان نبی امی، ملعون هستند و ناامید است هر که افترا ببندد). (1).

ولما جاءت الخلافة إلى أمير المؤمنين علي (ع) حاول أن يسير بالمسلمين إلى الله ويخرجهم من الظلمات إلى النور وينشر العدل بعد انتشار الظلم على يد ولاية عثمان، ولكن أنى له ذلك والناس عبيد الدنيا والدين لعق على أسنتهم إلا القليل ممن وفى بعهد الله، وأنى له ذلك وقد قفز إلى السلطة ابن أبي سفيان قائد الكفار وابن هند آكلة كبد حمزة سيد الشهداء، وكان ما كان من جهاده (ع) للناكثين والقاسطين والمارقين لعنهم الله جميعاً مما لا يخفى على أحد، فبين (ع) حقه وأرشد الناس إلى صراط الله المستقيم لئلا تكون للناس حجة في الانحراف عن الأئمة، ولكن الناس خذلوهم ولم ينصروهم فقتل معاوية (لعنه الله) الحسن (ع)، وقتل يزيد (لعنه الله) الحسين (ع) ولم ينصر الحسين (ع) إلا سبعين أو يزيدون

قلیلاً، وهو خامس أصحاب الكساء وسيد شباب أهل الجنة وآخر ابن بنت نبي على وجه الأرض، وثالث أوصياء رسول الله . ولك أن تعرف إلى أي حال من الخضوع والاستسلام للطاغوت وصل المسلمون في عهد الحسين (ع) أدى به إلى أن يضحى بذرية رسول الله وبنفسه المقدسة؛ لينبه المسلمين إنهم ابتعدوا عن الدين وخرجوا من ولاية الله إلى ولاية الطاغوت والشيطان بالخضوع ليزيد وأمثاله لعنهم الله.

زمانی که خلافت به دست امیرمؤمنان افتاد سعی کرد تا مسلمانان را به سوی خداوند هدایت کند و آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور رهایی بخشد و عدل و داد را بگستراند، آن هم بعد از انتشار ظلم به دست والیان عثمان؛ اما این چگونه میسر بود، در حالی که مردم، بندگان دنیا شده بودند و دین، تنها لقلقه زبانشان بود، مگر تعداد کمی که به عهد خدا وفادار ماندند؛ و این چگونه میسر می‌شد وقتی که پسر ابی‌سفیان، فرمانده ارتش کفر و فرزند هند خورنده جگر حمزه سیدالشهدا، بر تخت سلطنت نشست و روزهای بسیار را در جهاد با ناکثین، قاسطین و مارقین که لعنت خدا بر آن‌ها باد سپری کرد؛ تا بر کسی پوشیده نباشد که ایشان (ع) حق خویش را بر همه آشکار ساخت و مردم را به صراط مستقیم خداوند رهنمون ساخت تا حجتی برای دوری مردم از ائمه باقی نمانده باشد؛ اما مردم او را واگذاشتند و به یاری‌اش نشتافتند. سرانجام معاویه که لعنت خدا بر او باد، امام حسن (ع) را شهید کرد و یزید که لعنت خدا بر او باد، امام حسین (ع) را به شهادت رساند و جز هفتاد و اندی نفر، کسی به یاری امام حسین (ع) نشتافت؛ در حالی که او پنجمین نفر از اصحاب کساء و سید جوانان اهل بهشت و آخرین نوه دختری رسول خدا (ص) بر زمین و سومین وصی رسول خدا (ص) بود. باید بدانید که در زمان امام حسین (ع) مسلمانان در چه حدی از خضوع و تسلیم شدن در برابر طاغوت بودند؛ تا به این حد که ذریه رسول خدا (ص) با قربانی کردن خود به مسلمانان هشدار داد که آن‌ها از دین دور گشته و از ولایت خدا خارج و با خضوع در برابر یزید و امثال او که لعنت خدا بر آن‌ها باد، به ولایت طاغوت و شیطان وارد شده‌اند.

وهكذا واصل أوصياء رسول الله بعد الحسين (ع) طريق الجهاد في سبيل الله ودعوة الناس للعودة إلى الدين الإسلامي الأصيل الذي جاء به محمد ، لا الذي يريده الطواغيت الذين تسلطوا على هذه الأمة، وكان لدم الحسين (ع) أثر كبير في عودة الكثير من المسلمين إلى ولاية الله سبحانه، وبدأت منذ ذلك الوقت تتشكل قاعدة إسلامية شعبية يقودها آل محمد تمثل الإسلام الحقيقي المحمدي الأصيل، واستمروا في الدعوة إلى الله، واستمر الطواغيت في الدعوة إلى الشيطان، ووجدوا من يعاونهم ممن طلبوا الدنيا بالدين.

بعد از امام حسین (ع)، اوصیای پیامبر خدا (ص) جهاد در راه خدا را ادامه دادند و مردم را بر دین اسلامی که پیامبر خدا حضرت محمد (ص) آورده بود دعوت کردند؛ برخلاف خواست طاغوت‌ها که بر این امت مسلط شده بودند. خون امام حسین (ع) اثر بزرگی در بازگشت

مسلمانان به ولایت خداوند سبحان و متعال داشت. از آن زمان، تشکیلات اسلامی مردمی به رهبری خاندان پیامبر (ع) که نشانگر اسلام ناب محمدی است شروع شد و ایشان (ع) دعوت در راه خداوند را ادامه دادند؛ و از سوی دیگر، طاغوتیان، کسانی را از بین افرادی که دنیا را از راه دین طلب می‌کردند، برای یاری خود پیدا می‌کردند.

وأوذي أوصياء النبي غاية الأذى وقتل شيعتهم وفعل بهم طواغيت هذه الأمة كما فعل فرعون بالمؤمنين من بني إسرائيل، وقطعت الأيدي والأرجل وصلب المؤمنون على جذوع النخل، ولكنَّ للحق أهلاً، وكلّما ألحوا على المؤمنين بالأذى تشيع الناس بالآلاف.

اوصیای پیامبر (ع) نهایت آزار و اذیت را تحمل کردند و شیعیانشان به قتل رسیدند و طاغوت‌ها با این امت، همان کارهایی را کردند که فرعون با بنی‌اسرائیل می‌کرد: بریدن دست‌ها و پاها و مصلوب شدن بر تنه درخت خرما؛ اما حق را اهلی است و هرچه بیشتر مؤمنین را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند دوستداران حق بیشتر می‌شد و هزاران نفر به تشیع روی می‌آوردند.

ولما وصلت الإمامة إلى خاتم أوصياء آل محمد شاء الله سبحانه أن يحفظه فيغيبه عن عيون الطواغيت لنلا يقتلوه كما قتلوا آبائه ، وظل يقود الأمة الإسلامية لمدة تزيد على سبعين عاماً من خلال أشخاص من خلص المؤمنين كانوا يتصلون به بشكل مباشر وينقلون كتب المسلمين إليه وأجوبته على المسائل وتوجيهاته (ع).

هنگامی که امامت به آخرین وصی پیامبر (ع) رسید، خداوند اراده فرمود تا او را حفظ کند؛ او را از چشم طاغوتیان غایب کرد تا او را نیز همانند پدران (ع) به قتل نرسانند. رهبری امت اسلامی بیش از هفتاد سال توسط نوابان امام (ع) صورت گرفت؛ کسانی که از بهترین مؤمنین خالص بودند که می‌توانستند با ایشان (ع) رابطه مستقیم داشته باشند. آنان نامه‌های مسلمانان را برای امام (ع) می‌بردند و پاسخ‌ها و توجیحات ایشان (ع) را برایشان می‌آوردند.

ولما انقضت هذه المدة شاء الله أن يغيبه الغيبة الطويلة حتى يأذن الله له بالقيام عندما يتهاى جيل من هذه الأمة لنصرته ونصرة دين الله ليظهر على الدين كله، وقد ورد عنه (ع) وعن آبائه بعض الروايات التي يستفاد منها أن قيادة الأمة الإسلامية دينياً ودنيوياً هي لرواة حديثهم.

زمانی که این مدت به پایان رسید، خواست خدا بر آن شد که امام (ع) به مدت طولانی از نظرها غایب باشد؛ تا زمانی که نسلی در این امت به وجود آید که برای یاری او و یاری دین خدا تا غالب شدن دین خدا بر تمام ادیان، آمادگی لازم را داشته باشند. از امام (ع) و اجداد ایشان برخی روایات آمده است که از آن‌ها این چنین برداشت می‌شود که رهبران دینی و دنیوی امت اسلامی، کسانی هستند که احادیث آن‌ها را نقل می‌کنند.

وفسر البعض رواة الحديث؛ الفقهاء العدول في زمن غيبته، هذا في حال عدم وجود نائب خاص عنه (ع) يرسل عنه وينقل أوامره للمؤمنين.

برخی تفسیر کرده‌اند که راویان حدیث، فقهای عادل در زمان غیب ایشان (ع) هستند و این در زمانی است که نائب خاص امام (ع) که احکام و دستوراتش را به مؤمنین منتقل کند، وجود نداشته باشد.

أما في حالة إرساله (ع) رسولا منه فيجب طاعته حتى على الفقهاء، بل يجب عليهم نصرته، وإذا خذلوه أو عصوا أوامره فهم خارجين عن ولاية أهل البيت، ولا يجب طاعتهم، بل يجب مخالفتهم وطاعة الرسول المرسل من الإمام (ع).

اما زمانی که ایشان (ع) فرستاده‌ای از طرف خود بفرستد، اطاعت از او بر فقها واجب می‌شود و حتی یاری او برایشان واجب می‌شود و اگر او را تنها بگذارند و یا نافرمانی‌اش نمایند، از ولایت اهل بیت (ع) خارج می‌شوند؛ در این صورت، اطاعت از آن‌ها [فقها] واجب نیست، بلکه واجب، مخالفت با آن‌ها و اطاعت از فرستاده‌ای است که امام (ع) ارسال نموده است، می‌باشد.

جاء في كتاب ذخيرة الصالحين للشيخ عبد الكريم الزنجاني (رحمه الله) ص ۷-۸-۹: (وأما ولاية المجتهد الجامع لشرائط الإفتاء فهي فرع مشتق عن ولاية الإمام (ع) المشتقة عن ولاية النبي المشتقة عن الولاية الإلهية والسلطة الربوبية.

در کتاب ذخیره صالحین اثر شیخ عبدالکریم زنجانی (رحمه الله) در صفحات ۷ تا ۹ آمده است: (اما ولایت مجتهد واجد شرایط بر فتوا، قسمتی از ولایت امام (ع) است که خود بخشی از ولایت پیامبر (ص) می‌باشد؛ که برگرفته از ولایت خداوند و حاکمیت الهی است.

وتوضيح ذلك: أنّ من الواضح البديهي أنّ سلطان الخالق جلت قدرته على مخلوقاته أسمى أنواع السلطنة واشدّ أنحاء الولاية، وقد اشتقت من هذه الولاية الإلهية والسلطنة الربوبية ولاية النبي وهي المنوّه بها في قوله تعالى: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) [68]، ثم اشتقت من هذه الولاية النبوية ولاية الإمام (ع) كما أشار إليه رسول الله في حديث الغدير المروي بالطرق الصحيحة المتواترة في كتب الفريقين فقد مهد رسول الله لولاية الإمام بقوله: (أست أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى، قال: من كنت مولاه فهذا علي مولاه) [69] الخ .. لكي يكون هذا التمهيد قرينة قطعية على أنه أراد معنى الأولى بالتصرف من كلمة المولى وأظهر أنّ ولاية الإمام (ع) فرع لولاية النبي ومرتبته منها.

توضيح مطلب: بديهي است كه حاكميت خالق كه تجلى قدرت او بر تمام مخلوقات است، بالاترين انواع حاكميت و محكمترين ولايت است. از مشتقات اين ولايت الهى و حاكميت ربّانى، ولايت پيامبر خدا (ص) مى باشد كه در اين آيه ذكر شده است: (پيامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است)؛ (1) ؛ سپس از ولايت پيامبر خدا (ص)، ولايت امام على (ع) مشتق شد، همان گونه كه رسول خدا (ص) در حديث غدير اشاره فرمود و به طرق صحيح و متواتر از طريق منابع شيعه و سنت نقل شده است. پيامبر خدا (ص) با اين سخن خود براى ولايت امام على (ع) زمينه سازى نمود: (آيا من نسبت به مؤمنين از خودشان صاحب اختيارتر نيستم؟ گفتند: بلى. ادامه داد: هر كس كه من مولا و آقاى اويم، على مولا و آقاى اوست ...). (2) اين زمينه سازى يك دليل قطعى از پيامبر (ص) است كه مى خواهد اولين معنا از كلمه (مولا) را روشن كند، يعنى ولايت امام على (ع) فرعى از ولايت پيامبر (ص) و از آن نوع مى باشد.

ويؤيده ما جاء في الأحاديث المستفيضة من أنّ الإمام (ع) حجة الله على الناس، وإنّ له (ع) سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى، وهذه الولاية أصل المذهب ودعامته التي بني عليها.

آنچه از احاديث بسيار برداشت مى شود، اين است كه امام على (ع) حجت خدا بر مردم است و او (ع) حاكميتى مطلق بر همگان دارد كه از طرف خداوند متعال اعطا شده است. اين ولايت، اصل مذهب است و مذهب بر اين اصل بنا گذارده شده است.

ومن فروع ولاية الإمام (ع) ولاية الفقيه الجامع لشرائط الإفتاء الملخصة في التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري (ع) بهذه العبارة: (وأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه) [70].

یکی از فروع ولایت امام (ع)، ولایت فقیه جامع شرایط بر فتوا می‌باشد که از تفسیری که منصوب به امام حسن عسکری (ع) است به‌طور خلاصه با این عبارت برداشت می‌شود: (واما اگر فقهایی باشند که مسلط به نفس خود، محافظ دینش، مخالف با هوای نفسش، مطیع امر امام زمان خود باشد، عوام می‌توانند از ایشان تقلید کنند). (1)

ولقد بین الإمام (ع) حقيقة مخالفة الهوى في الحديث الذي رواه الطبرسي في كتاب الاحتجاج بإسناده عن الإمام الثامن الرضا (ع) أنه قال: (قال علي بن الحسين عليهما السلام: إذا رأيت الرجل قد حسن سمته وهدى وتماوت في منطقته وتخاضع في حركاته فرويداً لا يغرنكم فما أكثر من يعجزه تناول الدنيا وركوب المحارم منها لضعف بنيته ومهانتة وجبن قلبه فنصب الدين فخاً لها، فهو لا يزال يختل الناس بظاهرة فإن تمكن من حرام اقتحمه، وإذا وجدتموه يعف عن المال الحرام فرويداً لا يغرنكم فإن شهوات الخلق مختلفة فما أكثر من ينبو عن المال الحرام وإن كثر ويحمل نفسه على شوهاء قبيحة فيأتي منها محرماً، فإذا وجدتموه يعفو عن ذلك لا يغرنكم حتى تنظروا ما عقدة عقله فما أكثر من ترك ذلك أجمع ثم لا يرجع إلى عقل متين فيكون ما يفسده بجهله أكثر مما يصلحه بعقله بجهد، فإذا أوجدتم عقله متيناً فرويداً لا يغرنكم حتى تنظروا أمع هواه يكون عقله؟ أو يكون مع عقله هواه، وكيف محبته للرئاسات الباطلة وزهده فيها فإن في الناس من خسر الدنيا والآخرة، بترك الدنيا للدنيا ويرى أن لذة الرئاسة الباطلة أفضل من لذة الأموال والنعم المباحة المحللة فيترك ذلك أجمع طلباً للرئاسة الباطلة، حتى إذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالإثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد، وهو يخبط خبط عشواء، يقوده أول باطله إلى أبعد الخسارة، ويمدّه ربّه بعد طلبه لما يقدر عليه في طغيانه، وهو يحل ما حرم الله ويحرم ما أحل الله لا يبالي ما فاته من دنياه إذا سلمت له رئاسته التي شقي من أجلها، فأولئك الذين غضب الله عليهم ولعنهم وأعدّ لهم عذاباً مهيناً، ولكن الرجل نعم الرجل هو الذي جعل هواه تبعاً لأمر الله وقواه مبذولة في رضا الله يرى الذل مع الحق أقرب إلى عز الأبد، من العز في الباطل ويعلم أنّ قليل ما يحتمله من رضاها ويؤيده إلى دوام النعيم في دار لا تبيد ولا تنفذ، وإنّ كثير ما يلحقه من سرائها إن اتبع هواه يؤديه إلى عذاب لا انقطاع له ولا زوال، كذلك الرجل نعم الرجل فيه فتمسكوا، وبسنته فاقتدوا، وإلى ربكم فارغبوا، فبه فتوسلوا فإنه لا يرد له دعوه، ولا يخيب له طلبه [71].. الخ.

امام (ع) حقیقت مخالفت با هوای نفس را در حدیث دیگری بیان فرموده که شیخ طبرسی آن را در کتاب احتجاج به استناد از امام هشتم، امام رضا (ع) روایت کرده است. امام رضا (ع)

فرمود: (امام علی بن حسین ع) فرمود: اگر دیدید مردی را که مقامش بالا رفت و خوب باقی ماند و در منطقه خویش معروف شد و در حرکاتش فروتنی و از خودگذشتگی دیدید، کمی تأمل کنید؛ زیرا چه بسیارند کسانی که به دلیل ضعف، از دنیا عاجزند و به دلیل ضعف نیت و ترس از رسوایی و ضعف قلبشان، از محارم اجتناب می‌کنند و انتصابات دینی را به‌عنوان تله‌ای قرار می‌دهند و با دین‌داری و ظاهرسازی پسندیده، مردم را فریب می‌دهند و اگر توانایی انجام حرام را داشته باشند، بدانید که انجام می‌دهند. اگر دیدید مردی به مال حرام دست نمی‌زند کمی درنگ کنید، زیرا شهوت‌های مردم مختلف است؛ هر چند که به مال حرام که در اختیارش باشد حتی اگر زیاد باشد، دست نمی‌زند؛ بلکه خود را مشغول اعمال قبیحی می‌کند که از آن‌ها حرام برمی‌آید. اگر دیدید که از آن مال حرام گذشت می‌کند، شما را به اشتباه نیندازد. منتظر باشید که عقلش او را به کجا می‌برد، زیرا خیلی‌ها، همه این موارد را ترک کردند ولی به عقل سلیم برنگشتند. این شخص آنچه را که با نادانی‌اش خراب می‌کند بیشتر از چیزی است که با عقلش اصلاح می‌کند. اگر دیدید کاری از روی عقل سلیمش انجام داد باز تأمل کنید و اشتباه نکنید، صبر کنید و ببینید که آیا هوای نفس بر عقلش حاکم است یا عقلش بر هوای نفس؟ علاقه او به ریاست‌های باطل و پرهیزگاری‌اش در آن چگونه است؟ بعضی از مردم، دنیا و آخرت را از دست داده‌اند، زیرا دنیا را برای دنیا ترک کرده‌اند و لذت ریاست باطل را بهتر از اموال و نعمت‌های حلال می‌بینند و برای طلب ریاست باطل تمام این‌ها را ترک می‌کنند؛ حتی اگر به آن‌ها بگویند تقوای به خدا پیشه کنید، عزت را در پلیدی می‌بینند و عاقبت گرفتار جهنم می‌شوند و چه بد جایگاهی است! شروع به کارهای نادرست می‌کند و این کارهای باطل او را بیشتر به زوال سوق می‌دهد؛ تا آنجا که به بدترین خصلت‌های پست برسد؛ و خداوند او را رها می‌کند تا هرچقدر که می‌تواند در طغیان‌ش فرو رود. او حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کند. آنچه از دنیا از دست می‌دهد برایش اهمیتی ندارد تا فقط ریاستی که برایش مشقت کشیده است، باقی بماند. آن‌ها مورد عذاب و لعنت خداوند قرار می‌گیرند و خداوند برایشان عذابی سخت در نظر گرفته است؛ اما بهترین مردم کسی است که هوای نفس خود را مطیع امر خدا گرداند و قوایش را در اختیار رضای خدا قرار دهد و عزت ابدی را در ذلت ظاهری با حق ببیند تا در عزت داشتن در باطل خودش می‌داند، احتمال کمی دارد که رضای نفس، او را به نعمت دائمی در خانه‌ای که از بین نمی‌رود برساند و اگر هوای نفسش را پیروی کند به بسیاری ضررها و به عذابی که پیوسته است و پایانی ندارد، می‌رسد. این چنین مردی، بهترین مرد است، به او تمسک جوید و به سنتش اقتدا کنید تا به خدایتان نزدیک شوید و به او متوسل شوید، زیرا خداوند دعای او را مستجاب می‌کند و هیچ طلبی را از او رد نمی‌کند؛(1) و ...

ثم إنَّ عناصر ولاية المجتهد الجامع للشرائط مناصب ثلاثة:

بنابر این اختیارات ولایت مجتهد جامع الشرائط بر سه مقام است:

أحدها: منصب الإفتاء فيما يحتاج إليه العامي في عمله، ومورده المسائل الفرعية والموضوعات الاستنباطية من حيث ترتيب حكم شرعي عليها.

اول: مقام فتوا در مسائلی که عوام در عملشان به آن نیاز دارند. موارد فتوا، مسائل فرعی و موضوعات استنباطی است که حکم شرعی از آن‌ها خارج می‌شود.

والثاني: منصب القضاء والحكم فيما يراه حقاً في المرافعات وغيرها من القضايا المخصوصة.

دوم: مقام قضاوت و دادن حکم در دعاها و غیره در قضاوت‌های مخصوص.

والثالث: منصب ولاية التصرف في الأموال والأنفس، وهي مرتبة من الولاية العامة قابلة للتفويض).

سوم: مقام ولایت و تصرف در اموال و جان‌ها که خود مرتبه‌ای از ولایت عام است که قابل واگذاری (از طرف امام به فقیه) می‌باشد. [پایان سخن شیخ عبدالکریم زنجانی]

وجاء في كتاب تهذيب الأصول من الزوائد والفضول للسيد عبد الأعلى السبزواري رحمه الله في (الجزء الثاني: ص ۱۲۸): (ثم إن شؤون الفقيه الجامع للشرائط ليست منحصرة في حجية الفتوى ونفوذ الحكم، بل له حجية وجودية أيضاً ولو كان ساكناً؛ لأنه يصح أن يحتج به الله تعالى يوم القيامة، ويصح له أن يشتكي إلى الله تعالى من الجهال أن لم يرجعوا إليه في فهم الأحكام، وقد ورد في الحديث: (ثلاثة ليشكون إلى ربهم يوم القيامة عالم لا يسأل عنه - الحديث -، كما أنّ له الولاية الانتظامية أي تضم دنيا البشر وسياساتهم نظماً إلهياً، بشرط استيلائه على الكل في الكل وبسط يده على الحكم من كل حيثية وجهه).

در کتاب (تهذیب الاصول من الزوائد والفضول) نوشته سید عبدالأعلى سبزواری، در جزء دوم، صفحه ۱۲۸ آمده است: (اعمالی که فقیه واجد شرایط انجام می‌دهد فقط در فتوا و اجرای حکم منحصر نمی‌شود، بلکه او یک حجت وجودی است حتی اگر سکوت اختیار کند؛ زیرا خداوند در روز قیامت از آن به‌عنوان حجت استفاده می‌کند. او در بارگاه الهی از جهل و نادانی مردم شکایت می‌کند؛ از این‌که کسی برای فهم احکام نزد او نمی‌آید. در حدیثی آمده است که: (سه شخص در روز قیامت نزد خداوند شکایت می‌کنند: عالمی که از او سؤال نشده است... ادامه حدیث)؛ همچنین دارای ولایت نظم‌بخشی می‌باشد، یعنی نظم بخشیدن در زندگی بشر و سیاست که این نظم بر مبنای نظم الهی است، به شرطی که بر تمام امور مسلط و دستش در حکومت از هر لحاظ، باز باشد). [پایان سخن سید عبدالأعلى سبزواری]

إنّ، فواجب المسلمين في زمن الغيبة هي نصرّة الدين بتمكين نائب الإمام الخاص المرسل منه (ع)، أو الفقيه الجامع للشرائط العادل الزاهد في الدنيا في حال عدم وجود نائب خاص له (ع) من بسط يده على الحكم من كل حيثية وجهة.

بنابر این آنچه بر مسلمانان در زمان غیبت واجب است یاری نمودن دین با تمکین نائب خاصی است که امام (ع) فرستاده است و یا در صورت نبودن نائب خاص امام، تمکین دادن فقیه واجد شرایط عادل و زاهد، با بازگذاشتن دست او در حکومت از هر حیث و جهت، می باشد؛

كما أنّ واجب العلماء اليوم هو مواجهة الطواغيت؛ لأنّه جهاد دفاعي عن بيضة الإسلام في هذا الزمان الذي يحاول الطواغيت طمس الإسلام تماماً، والعودة في البلاد الإسلامية إلى الجاهلية كفعل يزيد لعنه الله في زمن الحسين (ع)، بل أكثر من ذلك فقد ملؤوا البلاد الإسلامية بالأصنام والصور وفرضوا على المسلمين احترامها وتقديسها؛ لأنها تمثل أشخاصهم الشيطانية المقيتة، وهذه الحالة تمثل أجلى مظاهر الشرك بالله فعلى العالم إظهار علمه ومجاهدتهم وإعانة المجاهدين ولو بالفتوى وإيصالها إلى المجتمع، والعمل على تثقيف المجتمع دينياً.

همان طور که امروزه واجب است علما با طاغوتها بجنگند، زیرا این جنگ در این زمان، جهاد دفاعی از سرزمین اسلامی است. طاغوتیانی که سعی در محو کردن کامل اسلام و بازگرداندن سرزمین های اسلامی به جاهلیت دارند؛ همان گونه که یزید که لعنت خداوند بر او باد در زمان امام حسین (ع) انجام داد؛ حتی از این بدتر، کشورهای اسلامی پر شده است از بت ها و تصاویر؛ و احترام و مقدس شمردن آنها را بر مسلمانان واجب دانستند، زیرا این بت ها و عکس ها بیانگر شخصیت شیطانی خودشان است که این خود از بارزترین مصداق های شرک به خداوند است؛ پس بر عالم واجب است که علمش را اظهار کند، جهاد نماید و مجاهدین را یاری نماید حتی اگر در حد فتوا دادن و رسانیدن این فتواها به جامعه و بالا بردن سطح فرهنگ دینی اجتماع باشد.

أمّا العلماء أو قل الجهلاء لأنّ العالم غير العامل جاهل في الحقيقة كما ورد عنهم (172)، الذين يقبعون في دهاليز مظلمة ولا يكلفون أنفسهم حتى سماع أحوال المجتمع الإسلامي، أو النهوض بالدين الإسلامي نهوضاً حقيقياً فاعلاً في المجتمع أو تحريك ساكن، فلا يمتّون لهذه الفرقة الناجية بصلة، وسيجدون أنفسهم يوم القيامة في نفس هذه الدهاليز المظلمة مسودة وجوههم، قال رسول الله ما معناه: (إنّ شر الناس يوم القيامة عالم لم ينتفع بعلمه) (173).

اما علما یا بهتر است بگوییم جاهلان، زیرا طبق آنچه از اهل بیت (ع) وارد شده است، عالم بی عمل در حقیقت جاهل است؛ (1) کسانی که در دهلیزهای تاریخ، زندگی گزیده اند و حتی خود را مکلف نمی دانند که از احوال مسلمین باخبر شوند یا هیچ حرکت دینی اسلامی حقیقی که نمودی در جامعه داشته باشد یا حتی حرکتی کوچک [انجام دهند]؛ اینان، هیچ ارتباطی بین خود و فرقه نجات یافته حس نمی کنند. اینان در روز قیامت، خود را با روی سیاه در دهلیزهای تاریخ پیدا می کنند. پیامبر (ص) چیزی بیان فرمود که همین معنا را می رساند: (شریرترین مردم در روز قیامت، عالمی است که از علمش سودی نبرده باشد). (2)

مما سبق تبين أن للدين الإسلامي نظريته السياسية المتكاملة تشريعاً وتنفيذاً، وعلى المسلمين أن لا يفرطوا بها؛ لأنها أكمل نظرية سياسية عرفتها الإنسانية، ولا توجد نظرية سياسية ترقى إلى مستواها؛ لأنّ واضعها ومشرعها هو الله سبحانه وتعالى العليم الحكيم. والذي يجب أن ينفذها هو النبي أو الإمام المعصوم (ع) من بعده أو الفقيه الرباني الجامع للشرائط العادل الزاهد في الدنيا في حال غيبة الإمام (ع)، وعدم وجود نائب خاص عنه (ع) والحمد لله وحده.

آنچه گذشت بیان می دارد که دین اسلام یک نظریه سیاسی کامل، هم از نظر قانون گذاری و هم اجرای آن می باشد و بر مسلمانان است که آن را رها نکنند؛ چراکه کامل ترین نظریه سیاسی است که بشریت شناخته است و هیچ نظریه سیاسی دیگری هم سطح آن پیدا نشده است؛ زیرا خداوند سبحان متعالیم حکیم، وضع کننده و بنیان گذار آن است. اجرای آن بر عهده پیامبر (ص) و بعد از او، امام معصوم (ع) و بعد از او در زمان غیبت امام (ع) و نبودن نائب خاص از جانب ایشان، فقیه ربّانی جامع الشرائط عادل و زاهد در دنیا، می باشد؛ والحمد لله وحده.

[38] - المائدة: 50.

1- مائدة: 50

[39] - المائدة: 44.

2- مائدة: 44

[40] - المائدة: 45

3- مائدة: 45

[41] - المائدة: 47.

4- مائدة: 47

1- نساء: 34

[43]- روی أحمد في المسند بسنده: قال رسول الله: (لا يزال الدين قائماً حتى يكون اثنا عشر خليفة من قريش) ج 5 ص 86، وروى أيضاً عن جابر بن سمرة، قال: (سمعت رسول الله يقول في حجة الوداع: إن هذا الدين لن يزال ظاهراً على من ناواه لا يضره مخالف ولا مفارق حتى يمضي من أمتي اثنا عشر خليفة، قال: ثم تكلم بشيء لم أفهمه فقلت لأبي ما قال؟ قال: كلهم من قريش) ج 5 ص 87. ورواه مسلم في صحيحه باختلاف يسير: ج 6 ص 3، ورواه أبو داود في سننه بزيادة، راجع: سنن أبي داود: ج 2 ص 309. وكذلك روی کون الخلفاء بعد النبي اثنا عشر غير من تقدم ذكرهم فراجع.

1- احمد با سند در مسند روایت نموده است: رسول خدا (ص) فرمود: (دين، پیوسته پابرجا خواهد بود تا دوازده خلیفه از قريش باشند). ج 5، ص 86؛ همچنین از جابر بن سمرة روایت شده است که گفت: شنیدم که رسول خدا (ص) در حجة الوداع فرمود: (تا زمانی که دوازده خلیفه از امت من حضور دارند، بر اثر کسی که به ظاهر با آن دشمنی کند و یا کسی که مخالفت بورزد و یا از آن جدا شود، به این دین آسیبی نمی رسد). گفت: سپس چیزی فرمود که من نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ گفت: فرمود: (همه آنها از قريش هستند). ج 5، ص 87. مسلم در صحيحش، ج 6، ص 3، همین حدیث را با کمی اختلاف روایت کرده است؛ و ابو داود هم در سننش با مطالبی اضافی تر، روایت نموده است. رجوع کنید به سنن ابو داود: ج 2، ص 309؛ و به این ترتیب در سایر منابع نیز روایت شده است که خلفای بعد از پیامبر دوازده نفر هستند.

[44]- النساء: 54-55.

1- نساء: 54-55

[45]- الجاثية: 23.

1- جاثیه: 23.

[46]- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 1 ص 18، أحكام القرآن لابن عربي: ج 4 ص 43، تفسير القرطبي: ج 15 ص 162، المستصفى للغزالي: ص 170، تاريخ دمشق: ج 51 ص 300.

[47]- الاقتصاد للطوسي: ص 203، النكت الاعتقادية للمفيد: ص 41، اليقين لأبن طاووس: ص 312، بحار الأنوار: ج 37 ص 111.

[48]- الرسائل العشر للطوسي: ص 97. وروی الحاکم الحسکانی فی شواهد التنزیل: عن أنس قال: انقض كوكب على عهد رسول الله، فقال النبي: (انظروا إلى هذا الكوكب فمن انقض في داره فهو الخليفة من بعدي. فنظرنا فإذا هو انقض في منزل علي بن أبي طالب، فقال جماعة من الناس: قد غوى محمد في حب علي، فأنزل الله: والنجم إذا هوى، ما ضل صاحبكم وما غوى، وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى) شواهد التنزیل: ج 2 ص 276.

[49]- ينابيع المودة: ج 1 ص 112، الرسائل العشر للطوسي: ص 97، وقد روي باختلاف يسير في كثير من المصادر فراجع.

[50]- مسند أحمد: ج 1 ص 179، و: ج 6 ص 396، صحيح مسلم: ج 7 ص 120، ورواه البخاري باختلاف يسير: ج 4 ص 208.

2- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج 1، ص 18؛ احكام قرآن ابن عربي: ج 4، ص 43؛ تفسير قرطبي: ج 15، ص 162؛ مستصفى غزالي: ص 170؛ تاريخ دمشق: ج 51، ص 300.

3- اقتصاد طوسي: ص 203؛ النكت اعتقادی مفید: ص 41؛ يقين ابن طاووس: ص 312؛ بحار الانوار: ج 37، ص 111.

4- رسایل ده گانه طوسی: ص 97؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل روایت نموده است: آنس گفت: ستاره ای در زمان رسول الله (ص) فروافتاد. ایشان (ص) فرمود: (به این ستاره نگاه کنید، به هر خانه ای که فروافتاد، خلیفه بعد از من است). نگاه کردیم و دیدیم که در خانه علی بن ابی طالب سقوط کرد. گروهی گفتند: محمد به خاطر دوستی با علی، گمراه شده است.

خداوند نازل فرمود: ((سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند * که یار شما نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است * و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! * آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!))؛: شواهدالتنزیل: ج 2، ص 276.

1- ینابع المودة: ج 1 ص 112؛ رسایل ده گانه طوسی: ص 97 و همچنین با مقدار اختلاف در منابع بسیاری ذکر شده است.
2- مسند احمد: ج 1 ص 179 و ج 6 ص 396؛ صحیح مسلم: ج 7 ص 120؛ بخاری با کمی اختلاف نقل نموده است: ج 4 ص 208.

[51]- آل عمران: 61.

3- آل عمران: 61.

[52]- یشیر (ع) إلى قوله تعالى: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) النحل: 120.

[53]- اکتفی بما نقله الفخر الرازي، قال: (روي أنه (ع) لما أورد الدلائل على نصارى نجران، ثم إنهم أصرروا على جهلهم، فقال (ع): إن الله أمرني إن لم تقبلوا الحجة أن أباهلكم، فقالوا: يا أبا القاسم، بل نرجع فننظر في أمرنا ثم نأتيك فلما رجعوا قالوا للعاقب: وكان ذا رأيهم، يا عبد المسيح ما ترى، فقال: والله لقد عرفتم يا معشر النصارى أن محمداً نبي مرسل، ولقد جاءكم بالكلام الحق في أمر صاحبكم، والله ما باهل قوم نبياً قط فعاش كبيرهم ولا نبت صغيرهم ولئن فعلتم لكان الاستتصال فإن أبيتهم إلا الإصرار على دينكم والإقامة على ما أنتم عليه، فوادعوا الرجل وانصرفوا إلى بلادكم وكان رسول الله خرج وعليه مرط من شعر أسود، وكان قد احتضن الحسين وأخذ بيد الحسن، وفاطمة تمشي خلفه، وعلي رضي الله عنه خلفها، وهو يقول، إذا دعوت فأمنوا، فقال أسقف نجران: يا معشر النصارى، إني لأرى وجوها لو سألوها الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا ولا يبقى على وجه الأرض نصراني إلى يوم القيامة، ثم قالوا: يا أبا القاسم، رأينا أن لا نباهلك وأن نترك على دينك فقال صلوات الله عليه: فإذا أبيتهم المباهلة فأسلموا، يكن لكم ما للمسلمين، وعليكم ما على المسلمين، فأبوا، فقال: فإني أناجزكم القتال، فقالوا ما لنا بحرب العرب طاقة، ولكن نصالحك على أن لا تغزونا ولا تردنا عن ديننا، على أن نؤدي إليك في كل عام ألفي حلة: ألفا في صفر، وألفاً في رجب، وثلاثين درعاً عادية من حديد، فصالحهم على ذلك، وقال: والذي نفسي بيده، إن الهلاك قد تدلى على أهل نجران، ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازير، ولاضطرم عليهم الوادي ناراً، ولاستأصل الله نجران وأهله، حتى الطير على رؤوس الشجر، ولما حال الحول على النصارى كلهم حتى يهلكوا،... تفسير الرازي: ج 8 ص 85.

1- ایشان (ع) به این آیه اشاره می‌فرمایند: ((ابراهیم [به تنهایی] امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هرگونه انحراف؛ و از مشرکان نبود)). نحل: 120.

2- آنچه فخر رازی نقل می‌کند، کفایت می‌کند: (روایت شده است که وقتی ایشان (ع) دلایل را برای مسیحیان نجران ارائه نمود، آنها بر جهل خویش اصرار ورزیدند. ایشان (ع) فرمود: (خداوند به من امر فرمود اگر حجت را نپذیرفتید با شما مباحله کنم). گفتند: ای ابا القاسم، ما بازمی‌گردیم و می‌اندیشیم و سپس به سوی تو بازمی‌گردیم. هنگامی که بازگشتند به بازماندگان که صاحب رأی بودند گفتند: ای عبدالمسیح، نظر تو چیست؟ گفت: (به خدا سوگند که ای مسیحیان، محمد، نبی فرستاده شده است و با کلام حق از یار شما به سوی شما آمده است. به خدا سوگند پیامبری با قومی مباحله نکرد، مگر این که دیگر پیرشان زندگی نکرد و کودکشان بزرگ نشد. پس اگر انجام دهید، نصیبتان نابودی است؛ پس منصرف شوید، جز این که بر دیتتان و آنچه به آن اعتقاد دارید بمانید. این مرد را رها کنید و به سرزمین خود بازگردید). رسول الله (ص) خارج شده بود، درحالی که عبای مویین سیاهی پوشیده، حسن را دربرگرفته و دست حسین را گرفته بود، فاطمه پشت سرش راه می‌رفت و علی

(ع) نیز پشت سر فاطمه؛ در حالی که ایشان (ص) می فرمود: **(هنگامی که خواندم، ایمن باشید)**. اسقف نجران گفت: ای مسیحیان، صورت‌هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی از جایش کنده شود، از جایش کنده خواهد شد؛ مباحله نکنید که هلاک می شوید و هیچ مسیحی ای تا روز قیامت بر زمین نخواهد ماند؛ سپس گفتند: ای ابوالقاسم، ما با تو مباحله نمی کنیم و بر دینت نیز اقرار نمی کنیم؛ پس ایشان که صلوات خدا بر او باد، فرمود: **(حال که از مباحله منصرف شدید، مسلمان شوید تا هرچه برای مسلمین است برای شما باشد و بر شما باشد هر چه بر مسلمانان است)**. قبول نکردند؛ پس فرمود: **(شما را به جنگ دعوت می کنم)**. گفتند طاقت جنگ با عرب را نداریم ولی با تو مصالحه می کنیم که با ما جنگ نکنی و از دینمان بازگردانی و در عوض، هر سال دو هزار دست لباس می دهیم: هزارتا در صفر و هزارتا در رجب به اضافه سیصد زره آهنی. با ایشان مصالحه نمود و فرمود: **(قسم به کسی که جانم به دست اوست، هلاکت بر اهل نجران سایه افکنده بود؛ و اگر لعنت می شدند به صورت میمون و خوک، مسخ می گردیدند و بر آن‌ها از بیابان آتشی شعله‌ور می شد و نجران و اهلیش ریشه کن می شدند، حتی پرندگان روی درختانشان و حال تمام مسیحیان به این گونه می شد تا همگی هلاک می شدند...)**.

تفسیر رازی: ج 8، ص 85.

[54] - المائدة: 55.

1- مائده: 55

[55] - قد صرح كبار علماء العامة بأنّها نزلت في علي (ع)، وأكتفي بما ذكره الحاكم الحسكاني والفخر الرازي، فرويا عن أبي ذر الغفاري أنه قال: أما إني صليت مع رسول الله يوماً من الأيام صلاة الظهر فسأل سائل في المسجد فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: اللهم أشهد أنني سألت في مسجد رسول الله فلم يعطني أحد شيئاً. وكان علي راعياً فأومى إليه بخنصره اليمنى - وكان يتختم فيها - فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره، وذلك بعين النبي فلما فرغ النبي من صلاته رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم إن أخي موسى سألك فقال: رب اشرح لي صدري ويسر لي أمري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيراً من أهلي هارون أخي أشدد به أزري وأشركه في أمري فأنزلت عليه قرآناً ناطقاً: (سنشد عضدك بأخيك) اللهم وأنا محمد نبيك وصفيك اللهم فاشرح لي صدري ويسر لي أمري واجعل لي وزيراً من أهلي علياً أخي أشدد به أزري قال أبو ذر: فوالله ما استتم رسول الله الكلام حتى هبط عليه جبرئيل من عند الله وقال: يا محمد هنيئاً [لك] ما وهب الله لك في أخيك. قال: وما ذاك جبرئيل؟ قال: أمر الله أمتك بموالاته إلى يوم القيامة وأنزل قرآناً عليك: (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راعون) شواهد التنزيل: ج 1 ص 230، الفخر الرازي في تفسيره: ج 12 ص 26.

2- **بزرگان علمای عامه (سنی ها)** به صراحت بیان نموده‌اند که این آیه در شأن علی (ع) نازل شده است. آنچه حاکم حسکانی و فخر رازی از قول ابوذر غفاری روایت می کنند، ما را کفایت می کند که گفتند: در روزی از روزها، نماز ظهر را با رسول الله (ص) به جا می آوردم. نیازمندی در مسجد، تقاضا نمود. کسی به او چیزی نداد. نیازمند دستش را به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا شاهد باش که در مسجد رسول الله درخواست نمودم و کسی، چیزی به من نداد. علی در حال رکوع بود. انگشت کوچک دست راستش را که انگشتی بر آن بود به او اشاره نمود. شخص نیازمند قبول کرد و انگشتش را از انگشت کوچکش بیرون آورد. این عمل جلوی چشم پیامبر انجام گرفت. هنگامی که پیامبر (ص) از نماز فارغ شد، سرش را به آسمان بلند کرد و فرمود: **(خداوندا، برادرم موسی از تو درخواست نمود و گفت: خدایا سینه‌ام را گشاده گردان و امرم را آسان نما و گره از زبانم بازگشا تا سختم را بفهمند و هارون برادرم که اهل من است را وزیرم قرار بده و پشتم را به او محکم نما و او را در امر من شریک فرما؛ پس قرآن ناطق بر او نازل شد) (تو را با برادرت یاری کردیم)**. خدایا، من محمد، نبی و انتخاب شده تو هستم. خداوندا،

سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را آسان فرما و علی که برادر و اهل من است را وزیرم قرار بده و پشتم را به او محکم نما). ابوذر گفت: به خدا قسم کلام رسول الله (ص) هنوز به طور کامل منعقد نشده بود که جبرئیل بر او فرود آمد و گفت: ای محمد، گوارای تو باد آنچه خداوند در برادرت به تو ارزانی داشت. فرمود: **ای جبرئیل، آن چیست؟** گفت: خداوند امر به دوستی با او تا روز قیامت فرمود و در قرآن این گونه بر تو نازل فرمود **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)**. شواهد التنزیل: ج 1 ص 230؛ فخر رازی در تفسیرش: ج 12 ص 26.

[56] - النساء: 59.

1- نساء: 59

[57] - الأحزاب: 33.

1- احزاب: 33

[58] - روی أحمد فی مسنده: عن شداد أبي عمار قال دخلت على وائلة بن الأسقع وعنده قوم فذكروا عليا فلما قاموا قال لي ألا أخبرك بما رأيت من رسول الله قلت بلى قال أتيت فاطمة رضی الله تعالی عنها أسألها عن علي قالت: توجه إلى رسول الله فجلست أنتظره حتى جاء رسول الله ومعه علي وحسن وحسين رضی الله تعالی عنهم أخذ كل واحد منهما بيده حتى دخل، فأدنى علياً وفاطمة فأجلسهما بين يديه وأجلس حسناً وحسيناً كل واحد منهما على فخذه ثم لف عليهم ثوبه أو قال كساء، ثم تلا هذه الآية: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً، وقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وأهل بيتي) مسند أحمد: ج 4 ص 107.

وروی مسلم فی صحیحہ، فقال: (قالت عائشة خرج النبي غداً وعليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علي فادخله، ثم قال: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً) صحيح مسلم: ج 7 ص 130.

وروی الترمذی: عن عمر بن أبي سلمة ربيب النبي، قال: (لما نزلت هذه الآية على النبي: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً في بيت أم سلمة فدعا فاطمة وحسناً وحسيناً فجلبهم بكساء وعلى خلف ظهره فجلبه بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. قالت أم سلمة: وأنا معهم يا نبي الله، قال: أنت على مكانك وأنت على خير) سنن الترمذی: ج 5 ص 30.

وقال الفخر الرازي: (وروي أنه (ع) لما خرج في المرط الأسود، فجاء الحسن رضي الله عنه فأدخله، ثم جاء الحسين رضي الله عنه فأدخله ثم فاطمة، ثم علي رضي الله عنهما ثم قال: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً) الأحزاب: 33. واعلم أن هذه الرواية كالتفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث) تفسیر الرازی: ج 8 ص 85. وينقل الثعلبي في تفسيره: (ج 8 ص 38) عن ابن حجر، قال: (وقال ابن حجر: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً) ... أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين) الصواعق المحرقة: 143 ط. مصر، وط. بيروت: 220 الباب الحادي عشر، في الآيات الواردة فيهم، الآية الأولى)، وراجع غير ما تقدم من المصادر.

2- احمد در مسندش روایت کرده است: شداد ابی عمار گفت: بر وائلة بن اسقع که جمعی نزدش بودند، وارد شدم. ذکر علی به میان آمد. هنگامی که ایستاد به من گفت: آیا تو را از چیزی که از رسول خدا (ص) دیدم باخبر نکنم؟ گفتم: آری. گفت: بر فاطمه وارد شدم و جوایب علی شدم، گفت: به سوی رسول الله (ص) رفت. نشستیم و منتظر شدم. رسول خدا (ص) آمد، درحالی که همراه او علی، حسن و حسین بودند و درحالی که همه آنها را با دستش گرفته بود داخل شد. علی و فاطمه جلو آمدند و پیش رویش، حسن و حسین نیز روی ران هایش نشستند؛ سپس پیراهنش یا جامه‌اش را روی آنها کشید و این آیه را

تلاوت فرمود: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) و ادامه داد: **خداوندا، اینها اهل بیت من هستند، اینها اهل بیت من هستند.** مسند احمد: ج 4، ص 107.

مسلم در صحیحش روایت می‌کند: عایشه گفت: پیامبر(ص) صبح‌هنگام خارج شد. بر روی وی بالاپوش موپین سیاهی بود. حسن بن علی آمد و داخل شد؛ سپس حسین آمد و با او داخل شد؛ سپس فاطمه آمد و او را داخل نمود؛ سپس علی آمد و او را داخل نمود؛ سپس فرمود: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). صحیح مسلم: ج 7، ص 130. ترمذی روایت می‌کند: عمر بن ابی سلمه ناپسری پیامبر(ص) گفت: (هنگامی که این آیه بر پیامبر(ص) نازل شد: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) پیامبر در خانه ام سلمه، فاطمه، حسن و حسین را خواست و روی آن‌ها لباسی کشید؛ پس از آنها علی آمد و روی او نیز لباس را کشید؛ سپس فرمود: **(خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. پلیدی را از آنها بزدا و کاملاً پاکشان گردان).** ام سلمه گفت: من هم با آن‌ها هستم ای نبی خدا؟ فرمود: **تو جایگاه خودت را داری و تو بر خیر هستی).** سنن ترمذی: ج 5، ص 30.

فخر رازی می‌گوید: (روایت شده از ایشان(ص)، هنگامی که با بالاپوش مشکی خارج شد، حسن آمد و داخلش نمود. حسین آمد و داخلش نمود؛ سپس فاطمه و سپس علی آمدند؛ سپس فرمود: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) احزاب: 33. و بدان که صحت این روایت بین اهل تفسیر و حدیث، متقن است). تفسیر رازی: ج 8، ص 85. ثعلبی در تفسیرش (ج 5، ص 38) از ابن حجر نقل می‌کند: (و ابن حجر گفت: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)... بیشتر مفسرین اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین نازل شده است). صواعق المحرقة: ص 143، ط. مصر؛ و ط. بیروت: ص 220، باب یازدهم، در آیات وارد شده در آن، اولین آیه. می‌توانید به سایر منابع نیز مراجعه نمایید.

[59] - قال عبد الرحمن أحمد البكري في كتابه من حياة الخليفة عمر بن الخطاب: (ذكر محمد بن أحمد البيروني الخوارزمي المتوفى عام 440 هجرية في حوادث شهر ذي الحجة الحرام قال: واليوم الثامن عشر يسمي غدیر خم وهو اسم مرحلة نزل بها النبي (ع) عند منصرفه من حجة الوداع، وجمع القتب والرحال وعلاها آخذاً بعضد علي بن أبي طالب (ع) وقال: أيها الناس ألسن أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى. قال: فمن كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وأدر الحق معه حيثما دار. ويروى أنه رفع رأسه نحو السماء، وقال: اللهم هل بلغت ثلاثاً) من حياة الخليفة عمر بن الخطاب: ص 321.

1- **عبد الرحمن احمد بکری** در کتابش درباره زندگی عمر بن خطاب آورده است: (محمد بن احمد بیرونی خوارزمی متوفی 440 هجری در حوادث ماه ذی‌حجه گفته است: امروز، هجدهم، به نام غدیر خم نامیده می‌شود که این نام مکانی است که پیامبر(ص) هنگام بازگشت از حجة الوداع در آن توقف فرمود. بار و بنه‌ها و زین‌ها را جمع کردند؛ درحالی که بازوی علی بن ابی طالب (ع) را گرفته بود، از آن‌ها بالا رفت و فرمود: **ای مردم، آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟** گفتند: آری. فرمود: **هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست.** خداوندا، دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن دار. آن‌که یاریش کند را یاری فرما و آن‌که تنهایش گذارد را تنها بگذار و هر جا او باشد، حق را به همان سو بگردان؛ همچنین روایت شده است که سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: **خداوندا، آیا سه بار ابلاغ نکردم؟**) از زندگی خلیفه، عمر بن خطاب: ص 321.

[60] - تاریخ دمشق: ج 42 ص 220، البداية والنهاية: ج 7 ص 386، وغير ذلك من المصادر التي تعرضت لذكر واقعة غدیر خم.

2- **تاریخ دمشق: ج 42، ص 220؛ بداية و نهاية: ج 7، ص 386 و سایر منابع که واقعه غدیر خم را بیان نموده‌اند.**

[61] - النساء: 59.

[62]- النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: ص 115، وروي هذا المعنى باختلاف يسير في: كمال الدين: ص 285، كفاية الأثر: 45، الاحتجاج: ج 1 ص 87، وغيرها.

2- نافع يوم الحشر در باب يازدهم: ص 115؛ اين معنا با اندكى اختلاف در منابع زير نيز آمده است: كمال الدين: ص 285؛ كفاية الاثر: ص 45؛ احتجاج: ج 1، ص 87 و ساير منابع.

[63]- النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: ص 115، وروي هذا المعنى باختلاف يسير في: الرسائل العشر للطوسي: ص 89، النكت الاعتقادية: ص 43، بحار الأنوار: ج 36 ص 372، وغيرها.

1- نافع يوم الحشر در باب يازدهم: ص 115؛ اين معنا با اندكى اختلاف در منابع زير نيز آمده است: رسايل ده گانه طوسى: ص 89؛ نكت اعتقادى: ص 43؛ بحار الانوار: ج 36 ص 372 و ساير منابع.

[64]- روى الكليني عن أبي جعفر (ع) قال: يا معشر الشيعة خاصموا بسورة إنا أنزلناه تفلحوا، فو الله إنها لحجة الله تبارك وتعالى على الخلق بعد رسول الله وإنها لسيدة دينكم، وإنها لغاية علمنا، يا معشر الشيعة خاصموا بـ (حم والكتاب المبين إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين) فإنها لولاة الأمر خاصة بعد رسول الله، يا معشر الشيعة يقول الله تبارك وتعالى: (وإن من أمة إلا خلا فيها نذير) قيل: يا أبا جعفر نذيرها محمد قال: صدقت، فهل كان نذير وهو حي من البعثة في أقطار الأرض، فقال السائل: لا، قال أبو جعفر (ع) أرأيت بعينه أليس نذيره، كما أن رسول الله لا في بعثته من الله (عزوجل) نذير، فقال: بلى، قال: فكذلك لم يمت محمد إلا وله بعيت نذير، قال: فإن قلت لا، فقد ضيع رسول الله من في أصلاب الرجال من أمته، قال: وما يكفيهم القرآن؟ قال: بلى، إن وجدوا له مفسراً قال: وما فسره رسول الله؟ قال: بلى قد فسره لرجل واحد، وفسر للأمة شأن ذلك الرجل وهو علي بن أبي طالب (ع). قال السائل: يا أبا جعفر كان هذا أمر خاص لا يحتمله العامة؟ قال: أبى الله أن يعبد إلا سراً حتى يأتي إبان أجله الذي يظهر فيه دينه، كما أنه كان رسول الله مع خديجة مستتراً حتى أمر بالإعلان، قال السائل: ينبغي لصاحب هذا الدين أن يكتفم؟ قال: أو ما كتفم علي بن أبي طالب (ع) يوم أسلم مع رسول الله حتى ظهر أمره؟ قال: بلى، قال: فكذلك أمرنا حتى يبلغ الكتاب أجله) الكافي: ج 1 ص 249.

وروى أيضاً: قال رجل لأبي جعفر (ع): يا ابن رسول الله لا تغضب علي قال: لماذا؟ قال: لما أريد أن أسألك عنه، قال: قل، قال: ولا تغضب؟ قال: ولا أغضب قال: أرأيت قولك في ليلة القدر، وتنزل الملائكة والروح فيها إلى الأوصياء، يأتونهم بأمر لم يكن رسول الله قد علمه؟ أو يأتونهم بأمر كان رسول الله يعلمه؟ وقد علمت أن رسول الله مات وليس من علمه شيء إلا وعلي (ع) له واع، قال أبو جعفر (ع): مالي ولك أيها الرجل ومن أدخلك علي؟ قال: أدخلني عليك القضاء لطلب الدين، قال: فافهم ما أقول لك. إن رسول الله لما أسري به لم يهبط حتى أعلمه الله جل ذكره علم ما قد كان وما سيكون، وكان كثير من علمه ذلك جملاً يأتي تفسيرها في ليلة القدر، وكذلك كان علي بن أبي طالب (ع) قد علم جمل العلم ويأتي تفسيره في ليالي القدر، كما كان مع رسول الله، قال السائل: أو ما كان في الجمل تفسير؟ قال: بلى، ولكنه إنما يأتي بالأمر من الله تعالى في ليالي القدر إلى النبي وإلى الأوصياء: إفعل كذا وكذا، لأمر قد كانوا علموه، أمروا كيف يعملون فيه؟ قلت: فسر لي هذا قال لم يمت رسول الله إلا حافظاً لجملة وتفسيره، قلت: فالذي كان يأتيه في ليالي القدر علم ما هو؟ قال: الأمر واليسر فيما كان قد علم، قال السائل: فما يحدث لهم في ليالي القدر علم سوى ما علموا؟ قال: هذا مما أمروا بكتمانه، ولا يعلم تفسير ما سألت عنه إلا الله (عزوجل). قال السائل: فهل يعلم الأوصياء ما لا يعلم الأنبياء؟ قال: لا وكيف يعلم وصي غير علم ما أوصي إليه، قال السائل: فهل يسعنا أن نقول: إن أحداً من الوصاة يعلم ما لا يعلم الآخر؟ قال: لا لم يمت نبي إلا وعلمه في جوف وصيه وإنما تنزل الملائكة والروح في ليلة القدر بالحكم الذي يحكم به بين العباد، قال السائل، و ما كانوا علموا ذلك الحكم؟ قال: بلى قد

علموه ولكنهم لا يستطيعون إمضاء شيء منه حتى يؤمروا في ليالي القدر كيف يصنعون إلى السنة المقبلة، قال السائل: يا أبا جعفر لا أستطيع إنكار هذا؟ قال أبو جعفر (ع): من أنكروه فليس منا. قال السائل: يا أبا جعفر رأيت النبي هل كان يأتيه في ليالي القدر شيء لم يكن علمه؟ قال: لا يحل لك أن تسأل عن هذا، أما علم ما كان وما سيكون فليس يموت نبي ولا وصي إلا والوصي الذي بعده يعلمه، أما هذا العلم الذي تسأل عنه فإن الله (عزوجل) أبى أن يطلع الأوصياء عليه إلا أنفسهم، قال السائل: يا ابن رسول الله كيف أعرف أن ليلة القدر تكون في كل سنة؟ قال: إذا أتى شهر رمضان فاقراً سورة الدخان في كل ليلة مائة مرة فإذا أتت ليلة ثلاث وعشرين فإنك ناظر إلى تصديق الذي سألت عنه) الكافي: ج 1 ص 251. وراجع بقية الروايات في الكافي في باب شأن ليلة القدر: ج 1 ص 242.

2- کلینی از ابوجعفر امام محمد تقی (ع) روایت می کند که فرمود: (ای گروه شیعه، با سوره (انا انزلناه) (با اهل سنت) مخاصمه و مباحثه کنید تا پیروز شوید. به خدا که آن سوره پس از پیغمبر، حجت خدای تبارک و تعالی بر مردم است. آن سوره، سرور دین شما و نهایت دانش ماست. ای گروه شیعه، با آیات ((ح،میم* سوگند به این کتاب روشنگر* ما آن را در مبارک شبی نازل کردیم، ما بیم دهنده ای بوده ایم))؛ مخاصمه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت، بعد از پیغمبر (ص) است. ای گروه شیعه! خدای تبارک و تعالی میفرماید: ((هیچ امتی نیست مگر آنکه بیمرسانی در میان آنها بوده است))؛. شخصی گفت: ای ابا جعفر، بیم رسان امت، محمد (ص) است. فرمود: درست گفתי؛ ولی آیا پیغمبر در زمان حیاتش چاره ای جز فرستادن نمایندگان در اطراف زمین داشت؟ گفت: نه. امام فرمود: به من بگو مگر فرستاده پیغمبر بیمرسان او نیست؟ چنانکه خود پیغمبر (ص) فرستاده خدای عزوجل و بیمرسان او بود؟ گفت: چرا! فرمود: پس همچنین پیغمبر (ص) برای پس از مرگ خود هم فرستاده و بیمرسان دارد؛ اگر بگویی ندارد، لازم می آید که پیغمبر آنهایی را که در صلب مردان امتش بودند، ضایع و گمراه کرده باشد. آن مرد گفت: مگر قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمود: چرا در صورتی که مفسری برای قرآن وجود داشته باشد. گفت: مگر پیغمبر (ص) قرآن را تفسیر نفرموده است؟ فرمود: چرا، تنها برای یک مرد تفسیر کرد و جایگاه آن مرد را که علی بن ابی طالب (ع) است به امت خود گفت. مرد سائل گفت: ای ابا جعفر، این مطلبی است از ناحیه شیعیان که عامه مردم زیر بار آن نمی روند. فرمود: خدا میخواهد که در نهان پرستش شود تا هنگام و زمانی برسد که دینش آشکار شود، همچنان که (سالهای اول بعثت) پیغمبر (ص) با خدیجه در نهان پرستش خدا میکرد تا زمانی که مأمور به اعلان گشت. مرد سائل گفت: آیا شایسته است که صاحب این دین، آن را نهان کند؟ فرمود: مگر علی بن ابی طالب (ع) از روزی که به رسول خدا (ص) اسلام آورد آن را نهان نکرد تا زمانی که امرش ظاهر گشت؟ گفت: آری. فرمود: کار ما نیز همچنین است تا نوشته خدا مدتش برسد). کافی: ج 1، ص 249.

همچنین روایت شده است: مردی به ابوجعفر امام محمد تقی (ع) عرض کرد: (ای پسر پیغمبر! بر من خشم مکن. فرمود: برای چه! عرض کرد: برای آنچه می خواهم از شما بپرسم. فرمود: بگو. عرض کرد: خشم نمیکنی؟ فرمود: خشم نمیکنم. عرض کرد: بفرمایید اینکه راجع به شب قدر معتقدید که فرشتگان و جبرئیل به سوی اوصیا نازل می شوند، آیا برای آنها امری می آورند که پیغمبر (ص) آن را نمیدانسته یا امری می آورند که پیغمبر (ص) آن را می دانسته است؟ با آنکه شما می دانید که چون پیغمبر (ص) وفات کرد، علی (ع) تمام علوم او را فرا گرفته بود! امام فرمود: ای مرد مرا با تو چه کار است، چه شخصی تو را نزد من آورد؟ عرض کرد: سرنوشت مرا برای طلب دین نزد تو آورده است. فرمود: پس آنچه را به تو میگویم خوب بفهم. چون رسول خدا (ص) را به معراج بردند، فرود نیامد تا این که خدای عزوجل علم گذشته و آینده را به او آموخت. مقدار زیادی از آن علم مجمل و سر بسته بود که تفسیر و توضیحش در شب قدر می آید. علی بن ابی طالب (ع) هم مانند پیغمبر بود؛ علوم مجمل را می دانست و تفسیرش در شب های قدر می آید، مانند آنچه برای پیغمبر (ص) بود. مرد سؤال کننده گفت: مگر در آن علوم

مجمل و سر بسته تفسیرش نبود؟ فرمود: چرا؛ ولی در شب های قدر از طرف خدای تعالی به پیغمبر (ص) و اوصیا (ع) نسبت به آنچه می دانند دستور می آید که چنین و چنان کن و در آن شب دستور میگیرند که نسبت به آنچه میدانند چگونه رفتار کنند. مرد سائل می گوید، عرض کردم: این مطلب را برایم توضیح دهید. فرمود: پیغمبر (ص) وفات نکرد، جز اینکه علوم سر بسته و تفسیر آن ها را فرا گرفته بود. عرض کردم: پس آنچه در شب های قدر برایش می آید چه علمی بود؟ فرمود: فرمان و تسهیلی بود نسبت به آنچه میدانست. مرد سائل گفت: پس برای ایشان در شب های قدر چه علمی غیر از آنچه میدانستند پدید می آید؟ فرمود: این مطلب از چیزهایی است که ایشان مأمور به کتمانش بودند و تفسیر آنچه را پرسیدی، جز خدای عزوجل نداند. مرد سائل گفت: مگر اوصیا می دانند آنچه را که پیغمبران نمیدانند؟ فرمود: نه! چگونه می شود که وصی علمی جز آنچه به او وصیت شده است، بداند؟!

مرد سائل گفت: آیا ما می توانیم بگوییم که یکی از اوصیا چیزی می داند که وصی دیگر، آن را نمیداند؟ فرمود: نه! هیچ پیغمبری نمی میرد، مگر این که علمش در قلب وصیش باشد و فرشتگان و جبرئیل در شب قدر، فقط آنچه را که وصی باید میان بندگان حکم کند، فرود می آورند. مرد سائل گفت: مگر ایشان آن حکم را نمیدانند؟ فرمود: چرا میدانند، ولی نمیتوانند مطلبی را اجرا کنند تا این که در شب های قدر دستور یابند که تا سال آینده چگونه رفتار کنند. مرد سائل گفت: ای ابا جعفر، آیا من نمیتوانم این موضوع را انکار کنم؟ امام فرمود: هر که آن را انکار کند، از ما نیست. مرد سائل گفت: ای ابا جعفر، بفرمایید که آیا برای پیامبر (ص) در شب های قدر علمی می آید که آن را نمیدانست؟ فرمود: این سؤال برای تو روا نیست، اما نسبت به علم گذشته و آینده، هر پیغمبر و وصی ای که بمیرد وصی پس از وی آن را میداند و اما این علمی که تو میپرسی خدای عزوجل نخواسته که جز خود اوصیا از آن اطلاع یابند. مرد سائل گفت: پسر پیغمبر! از کجا بدانم که شب قدر در هر سالی هست؟ فرمود: چون ماه رمضان فرا رسد، در هر شب سوره «دخان» را صد مرتبه بخوان؛ چون شب بیست و سوم رسد، تصدیق آنچه را که پرسیدی میبینی). کافی: ج 1، ص 251؛ و می توانید به سایر روایات در خصوص شب قدر در کافی ج 1، ص 242 رجوع نمایید.

[65] - القصص: 83.

[66] - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 30، الخطبة الشقشقية.

[67] - أمالي الصدوق: ص 702، علل الشرائع: ج 1 ص 43، من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 419، بحار الأنوار: ج 39 ص 336.

1- نهج البلاغة به شرح محمد عبده: ج 1، ص 30، خطبة شقشقيه.

1- امالی صدوق: ص 702؛ علل الشرائع: ج 1، ص 43؛ من لا يحضره الفقيه: ج 4، ص 419؛

بحار الانوار: ج 39، ص 336.

[68] - الأحزاب: 6.

[69] - الغدير: ج 1 ص 8.

1- احزاب: 6

2- الغدير: ج 1، ص 8

[70] - تفسير الإمام الحسن العسكري (ع): ص 300.

1- تفسير امام حسن عسکری (ع): ص 300

[71] - الاحتجاج: ج 2 ص 52.

1- احتجاج: ج 2، ص 52

[72]- يقول أمير المؤمنين (ع) في إحدى خطبه: (وآخر قد تسمى عالماً وليس به. فاقتبس جهائل من جهال، وأضاليل من ضلال. ونصب للناس شركاً من حبال غرور وقول زور. قد حمل الكتاب على آرائه. وعطف الحق على أهوائه يؤمن من العظائم ويهون كبير الجرائم. يقول أقف عند الشبهات وفيها وقع. واعتزل البدع وبينها اضطجع. فالصورة صورة إنسان. والقلب قلب حيوان. لا يعرف باب الهدى فيتبعه. ولا باب العمى فيصده عنه. فذلك ميت الأحياء فأين تذهبون) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 153.

[73]- روي عن رسول الله: (إن أشد الناس عذاباً يوم القيامة من قتل نبياً أو قتل أحد والديه، أو عالم لم ينتفع بعلمه) روضة الواعظين: ص 10، العلم والحكمة في الكتاب والسنة: ص 457، موسوعة العقائد الإسلامية: ج 2 ص 499. وقال أيضاً: (علماء هذه الأمة رجالان رجل أتاه الله علماً. فطلب به وجه الله والدار الآخرة وبذله للناس. ولم يأخذ عليه طمعاً. ولم يشتر به ثمناً قليلاً. فذلك يستغفر له من في البحور ودواب البر والبحر. والطير في جو السماء. ويقدم على الله سيداً شريفاً. ورجل أتاه الله علماً فبخل به على عباد الله واخذ عليه طمعاً. واشترى به ثمناً قليلاً، فذلك يلجم يوم القيامة بلجام من نار، وينادي ملك من الملائكة على رؤوس الأشهاد، هذا فلان ابن فلان أتاه الله علماً في دار الدنيا فبخل به على عبادته حتى يفرغ من الحساب) روضة الواعظين: ص 10.

1- أمير المؤمنين (ع) در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: (و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی‌بهره است. یک دسته از نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالب گمراه‌کننده را از گمراهان آموخته و به هم بافته و دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده است. قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد و حق را با هوس‌های خود تفسیر می‌کند. مردم را از گناهان بزرگ ایمن می‌سازد و جرایم بزرگ را سبک جلوه می‌دهد. ادعا می‌کند از ارتکاب به شبهات پرهیز دارد اما در آن‌ها غوطه می‌خورد. می‌گوید: از بدعت‌ها دورم، ولی در آن‌ها غرق شده است. چهره ظاهری او چهره انسان و قلبش قلب حیوان درنده است. راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن سو برود و راه خطا و باطل را نمی‌داند تا از آن بپرهیزد؛ پس مرده‌ای است در میان زندگان؛ پس به کجا می‌روید؟). نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج 1، ص 153.

2- از رسول الله (ص) روایت شده است: (شدیدترین عذاب در روز قیامت برای کسی است که پیامبر یا فرزند پیامبری را به قتل رسانیده یا عالمی که از علمش بهره‌ای نبرده باشد). روضة الواعظین: ص 10؛ علم و حکمت در کتاب و سنت: ص 457؛ موسوعة عقاید اسلامی: ج 2، ص 499.

همچنین ایشان (ص) فرموده است: (علمای این امت دو دسته‌اند: کسی که خداوند به او علمی داده است که با استفاده از آن وجه خدا و سرای آخرت را طلب می‌کند و به مردم نیز می‌بخشد، طمعی ندارد و آن را به بهایی ناچیز نمی‌فروشد. دیگری، کسی است که خداوند به او علم داده است اما نسبت به بندگان بخل می‌ورزد و با آن طمع‌کار می‌شود و آن را به بهایی اندک می‌فروشد؛ در روز قیامت، به چنین شخصی افساری از آتش زده می‌شود و ملکی از ملائکه، بالای سر شاهدین ندا سر می‌دهد که این فلانی فرزند فلانی است که خداوند در سرای دنیا به او علمی عطا فرمود ولی او نسبت به بندگان بخل ورزید تا اینکه از حساب فارغ شد). روضة الواعظین: ص 10.